

گفته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یحلبنا از جبار الحسن و الحسین گفت بریده بود آنحضرت که خطبه میخواند ما را ناگاه آمدند حسن و حسین علیهما قیصان امران بود بر ایشان و پیر این شرح میباشند و معشران راه میرفتند هر دو میفرمودند و میفتادند زمین چنانکه روش اطفال میباشد و معشران بضم یا قنزل رسول الله پس فرود آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم من المنیر از منبر مکه و دو صحابین بر پیر پس بروشت آنحضرت هر دو را و مناد بود در پیش خودم قال صدق الله بکثرت آنحضرت است خدا تعالی انما اولکم و اولادکم فتنه نیست اموال شما و اولاد شما مگر فتنه و ابتلا و عمل آزمائش نظرت الی هذین البصیین ایشان و معشران نگاه کردم سو این دو فرود که راه می روند و می استند ظم اصبر حتی قطعیت حدیثی پس صبر توانستم کرد تا آنکه بریدم سخن خود را که در بند و ضحیت است و بیان احکام او امر و نواهی که کردم و فرمودم و بر او شتم ایشان را و این از محبت تاثیر یافت و رحمت و شفقت و در قلب شریف او بود و شفقت و رحمت بر او بود و اطفال امری مستحسن و محب و مرضی حق است و عمل در خطبه جاز است پس این قسمند نخل عبادت باشد و مقصود اصلی اثبات فرزند می و اظهار محبت است و اعتذار آنحضرت تو وضعی بود و تنبیه مرصحاب را تا بر ارتکاب این چنین عمل عادت نکنند و مساله نوزند و بهانه نگیرند با آنکه از علو مقام قرب و خلوت حقیقی چیزی از منزل واقع شده باشد و ما را مجال تکلم در احوال شریف نیست و الله اعلم بحقیقه حال جمیع صلی الله علیه و آله و سلم و راه الترمذی و ابو داود و السنن + ۱۹۰ و عن علی بن ابي طالب و کون مملو و فتح لام بن مرة بضم هم و تشدید اصحابی است معدود و در اهل کوفه و مینوی گویند در اهل بصره حاضر شده مدینه و خیبر و اوفج تخمین و طائف را قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حسین منی و انما من حسین گفت آنحضرت حسین از من است و من از حسین است الله من حسب حمیما و دست دارد خدا کی تعالی کسی را که دوست می دارد حسین را حسین کسب طمن الاسباط حسین سبط است از اسباط کسب طمن سکون موصوفه فرزند فرزند اسباط جماعت و فرزند ان یعقوب علیه السلام و اسباط از بنی اسرائیل چنانکه قبائل از عرب سبط با تحریک در اصل و رختی که او را شامهای بسیار باشد و بیج زومی یکی و تسمیه امام حسین به سبط اشارت است با آنکه شعب می گوید از قبائل و سی خلق کثیر روایه الترمذی + ۱۹۰ و عن علی رضی الله عنه قال الحسن شبه رسول الله گفت امیر المؤمنین علی که حسن مشابه است به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما بین الصدر الی الراس در چیزی که میان سینه است تا سر و حسین شبهه یعنی صلی الله علیه و آله و سلم ما کان اهل من ذلک حسین مشابهت آنحضرت را در چیزیکه است پایان تر از سینه گوید و این شباهت را در مجموع آنحضرت بودند و وجود شریف آنحضرت قسمت یافته بود میان هر دو روایه الترمذی + ۲۰۰ و عن خدیجه قال قلت لابی ذر عینی ات ابنی گفت خدیجه الیمان گفتم مراد در خود را بگزار مرا و اذن ده که بیایم پیغمبر را و بر هم نهد دست وی صلی الله علیه و آله و سلم فاصلی موه مغرب پس گذارم با آنحضرت نماز شام و اساله ان یتغفر لی و لک و طلب کنم از وی که طلب آمرزش کند از خدا برای من و برای تو پس اذن داد و او را فراتیت ابنته پس آمد من پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فضلیت موه مغرب پس گذارم با آنحضرت نماز مغرب را فضلیت حتی

حتی صلی العشاء پس گذارد آنحضرت نوافل تا آنکه گذارد نماز حضرت را و درین حدیث فضیلت شغل ما بین مغرب و شاست نماز نفل و
 شایسته این را در میان ما بین العشاءین می گویند ثم انفسل سیر گشت آنحضرت از نماز و باز گشت بجانب خانه فقیهت پس بروی کرد آنحضرت
 را و زخم و نبال وی فسمع صوتی پس شنید آنحضرت آواز مردی از پای نعلین مراوست یا خنی می گفت خذنی که آنحضرت آنرا شنید فقال من
 هذا خذنی پس گفت کیت این خذنی است یا تو خذنی قلت نعم گفت آری حضرت منم خذنی قال ما حاجک گفت آنحضرت چیست حاجت تو
 و چه سیکوی و چه سنجای غفر الله لک و لوالدک و لوالدک بیا مرد و خدام ترا و ما و ترا ان هذا ملک لم نزل الی الارض قط قبل نوره الهیله بدستی این نوشته است
 که فرو نیامده است بسوی زمین هرگز پیش ازین شب استادن بدان سلیم علی دستور می خواست وی از پروردگار وی که بیاید و سلام کند بر من
 و پیشرفتی بان فاطمه سیده نساء اهل بخت و مغرود و دهم را باینکه فاطمه بهتر و بی بی زمان اهل بخت است و ان حسن و حسین سید شباب اهل بخت
 و باینکه حسن و حسین بهتر و صاحب جوانان اهل بخت اند و راه الترمذی و قال هذا شی غریب + ۲۱۰ و عن ابن عباس قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم حائل الحسن علی عاتقه گفت ابن عباس بود آنحضرت بردارنده حسن بر دوش خود فقال رجل نعم المرکب کیت یا غلام پس
 گفت مردی نیکو مرکب مرکبی است که سوار شده تو ای کودک فقال انبی صلی الله علیه و آله و سلم نعم المرکب هو ذنک و سوار می است و می شنید
 مرکب خود نیکوست و مرکب هم نیکوست و این را و در و نعم المرکب مثل او می است که در و علیک السلام آمده است چون آن مرد همین مرکب را
 مع کرد و گویا وی را رضی الله عنه چشم کم دید پس فرمود در جواب وی آنچه فرمود و درینجا کمال مع و غایت فضیلت است حسن ارضی الله عنه
 و ارضاه و راه الترمذی + ۲۲۰ و عن عمر رضی الله عنه انه فرض لاساته فی ثلثة آلاک و ثمانه رویت است از امیر المؤمنین عمر که وی اندازه
 تعیین نمود و اسامه بن زید را در خلافت خود از بیت المال برای رزق وی و اذن کرد در سه هزار و پانصد درهم و فرض لعبد الله بن عمر فی ثلثة
 آلاک و تقدیر کرد برای سپهر خود که بی اسامه بن عمر است و اذن کرد او را در سه هزار فقال عبد الله بن عمر لایه لم فضلت اسامه علی من گفت این
 مرد بر خود را چه سبب زیادتی و افزونی کردی اسامه این بن فوالله ما یقتنی الی شهید پس سجد اسو گنید پیشی کرده است وی از من هیچ شکر
 از شما بد غزوات قال لان زیدا کان احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ابیک گفت عمر از جهت فضیلت آدم دورا که زید بن
 حارثه که پدر اسامه بود و محبوب تر بود بسوی منمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو که منم و کان اسامه احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 منک و بود اسامه محبوب تر بسوی آنحضرت از تو فآثرت حب رسول الله من اختیار کردم من محبوب بنمیر خدا را که اسامه است صلی الله علیه و آله و سلم
 علی حبی بر محبوب خود که تویی و راه الترمذی + ۲۳۰ و عن جلیه بحیم و مؤد و لایه فتوحات بن حارثه بر او زید بن حارثه است کلان تر از وی صحابی است
 روایت دارد از آنحضرت و از برادر خود قال قدمت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقلت قدوم آوردم بر آنحضرت پس گفت یا رسول الله
 اجبت معی یا خنی زید ابنم است با من برادر مرا که زید است قال هوذا گفت آنحضرت او یعنی زید بن حارثه این است فان انطلق معک لم اسمع
 پس اگر بروی و با تو باز نمیدارم او را یعنی گویم که زور و برود او و اذ قال زید گفت زید یا رسول الله و الله لا اختار علیک احد اسجد اسو گنید
 بر منی گزینم بر تو هیچ کی را قال گفت جمله فرایت رأی انمی فضل فی رأی پس دیدم یا نعم من ای برادر خود را که زید است و اختیار کردن او
 خدمت آنحضرت را فاضلت و بهتر از رأی خود در بردن او با خود و راه الترمذی و سهل قصه وی و زید است که وی با سهل از زمین است

در عهد کودکی خود که هشت ساله بود در بند قومی با عرب افتاده بود پس آنگاه او را بر سر بازار آوردند تا بفروشد و حکیم بن حرام که
بر او زاده خدیجه رضی اللہ عنہا بود او را برای عمه خود خدیجه بخرید چون خدیجه در تزویج آنحضرت در آمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
از آنحضرت بخشید و آنحضرت را پسری برگزید و نام این را که مولا آنحضرت بود بوی تزویج کرد از وی اسامه متولد شد پس از آن
یزید بنت حبیب که بنت عمه آنحضرت بود تزویج کرد وی اول من اسلم است در قول بعضی و خورد دست از آنحضرت بر سر
و بعضی گویند بیست سال حاضر شد بر او و شاهد دیگر را و نام بیچ صحابی در قرآن مذکور نشده مگر نام او در قول حق بسیار بسیار
قضی نیز مشاهده و آنحضرت او را با جعفر بن ابی طالب برادری داد و غزوه موتة شیبہ پنجاه و پنج ساله رضی اللہ عنہ ۶۶۰ و ۶۷۰

اسامه بن زید قال لما نزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مہبطت وسط الناس المذیبة روایت است از اسامه گفت چون گران شد
آنحضرت بیمار شد فرو آمد من و فرود آمد مردم مدینه را یعنی از ان لشکری که آنحضرت مرا با مهاجرین و انصار روان کرده بود و روز
افتاده بودیم بعد از چند روز شنیدیم خبر گرانی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مدینه باز آمدیم و ذکر مہبط که معنی از بالا پایینان فرود آمدن
است بجهت آن است که آن موقعی که لشکر در آنجا افتاده بود موقعی است که در جانب علوم مدینه است که او را جرن بجرم و قاتلین گویند
چنانکه عرفات در مکہ و عرب در کلام حمایت علوم و سفلی می گویند چنانکه اگر از مکہ عرفات روند میگویند صعود تا الی عرفات و اگر از عرفات
بمکہ بیایند مہبطا الی مکہ همچنین از مدینه بجرم رفتن صعود و از آنجا بمدینه درآمدن سہواست حتی در سجد حرام اگر بجانب باب السلام
روند که بجانب عرفات روند است صعود تا الی باب السلام می گویند فخلت علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ

وآلہ وسلم و قد استوحال الیک تحقیق خاموش گردانیده شده است آنحضرت و طاققت سخن کردن ندارد و فاش می شود سخن نگردد
آنحضرت صحت و صورت خاموش شدن اصمات و صمیت خاموش گردانیدن محفل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الخیر بر علی
و فریما پس گفت آنحضرت که می نمودم و دوست خود را برین و بریدار و فانی از مدینه می شناسم و می نمودم و دوست ندارد
آنحضرت برین و برداشتن آنها که در نامی کند مراد این غایت کرم و شفقت است از وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و حق اسامه در آن
وقت مهربانی می نماید بوی و دعای سکن او را رواه الترمذی و قال هذا صفت غریب ۰۲۵۰ و عن عائشة قال لما راوا ابی بکر

علیہ آله و سلم ان نبی محظوظ اسامه روایت است از عایشه که گفت خواست آنحضرت در وقتی که اسامه نزد او در کنار آنحضرت بود
که یک سوخته و دور کند آب مینی اسامه او پاک گردانید مینی او را چنانکه اطفال را می گویند محظوظ میم آب مینی و تخم مینی افشانند تا
عایشه و معنی حتی انا الذمی فعل گفت عایشه بخدا را تا آنکه من بجز این کار را یعنی کسی را ندانم حق آب مینی اسامه را که یا عایشه رضی اللہ عنہا
خوش نیامد این فعل از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال یا عایشه اصبیه فانی اجبت اسامه عایشه دوست دارا
اسامه را زیرا که من دوست میدارم در این معنی اگر تو با طبع او را دوست نمیداری ازین جهت که من دوست میدارم
دوست دار که محبوب محبوب است و در حقیقت کمال محبت آنست که از محبوب بعلقان وی تجاوز نکند و سرایت نماید بر کس
هر چیز که باشد از بار و باروی و من ندیدی حسب الدیار الایمان و للناس ما یشتقون مذاهب رواه الترمذی ۰۲۶۰ و عن اسامه

قال قلت جاسا اذ جاب علی و العباس مع سائذان و هیت است از اسامه گفت بودم من شش شش یعنی در ملازمت آنحضرت ناگاه آمدند
علی و عباس رضی الله عنهما و صلیک طلب اذن می نمایند که در آید بر آنحضرت فقال لا اله الا الله استاذن لنا علی رسول الله صلی الله علیه و آله
ما طلب اذن کن برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر کن فعلت پس گفتم من یا رسول الله صلی الله علیه و آله و العباس سائذان علی و
عباس اذن می طلبند که در آید فقال اذری ما جابهما پس گفت آنحضرت آیا در می یابی می نمیی تو که چه چیز آوردی دست ایشان را
و بچه کار آمده اند قلت لا گفتم نمی در یابم و نمیدانم قال کنی اوری گفتم آنحضرت لیکن من در می یابم که بچه تقریب آمده اند اذن
لها اذن ده عایشان را که بیایند پس اذن دوام فذخرا پس در آمدند فقال لا اله الا الله گفتمند علی و عباس یا رسول الله صلی الله علیه و آله
آئی اهلک است ایستاده ایم که بر سریم ترا کدام کس از اهل بیت تو محبوب تر است بسوی تو قال فاطمه تربت محمد گفتم آنحضرت
محبوب ترین اهل بیت من زود من فاطمه دختر محمد است و درین صفت پنجم و عظیم شان فاطمه زهرا بیان عجلت حکمت قال اما بعد
نسا لک عن اهلک من النساء گفتمند نیامده ایم ترا که بر سریم ترا از حال اهل بیت تو از زمان لفظ من النساء در مصباح مذکور است و در جامع
و جامع ترمذی است قال گفتم آنحضرت است اهل بیت من قد انعم الله علیهم محبوب ترین اهل بیت من بسوی من کسی است که تحقیق انعام و
احسان کرده است خدای تعالی به هدایت و کرامت بروی او نعمت علی و انعام احسان کرده ام بروی با عتاق و بطنی آنکس است ایستاده
بن زید پوشیده نماز که انعام حق جل و علا و انعام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن نسبت بزید که بد را سار است مذکور است و بزرگوار
انعام بر بزرگوار انعام بر سر است باین اعتبار آنحضرت صدوق آیت کریمه را بر اسامه فرود آورده گویند که فرمود زید و سپهر او اسامه قال نعم
گفتمند علی و عباس بعد از آن گفتم آنحضرت علی بن ابی طالب فقال العباس گفتم عباس یا رسول الله صلی الله علیه و آله
عما آخر هم گردانیدی عم خود را از اهل بیت خود یعنی اگر بعد ازین بر سریم ترا خواهی گفت قال ان علیا سبقک بالهجرة گفتم آنحضرت
برستی علی سبقت کرده است ترا هجرت اسلام عباس رضی الله عنه بعد از واقعه بدر است و بعضی می گویند عباس هم در مکه سلمان بود و
از مشرکان می پوشید و با وجود هجرت بعد از آن کرد پوشیده نماز که اگر تعدد وجوه منظور و ملحوظ نباشد تقدم اسامه بر علی در حبسیت شکل شود
فانعم و با بعد التوفیق پس البتة درین مقام تعدد و اعتبار وجوه و حیثیات معتبر است رواه الترمذی و ذکر ان عم الرجل صنوا له
کتاب اذ زکوة و ذکر کرده شد این حدیث که در نقبت عباس رضی الله عنه واقع است در کتاب زکوة و این جا در ضمن حدیث عبد الله بن
بن ربیع مذکور شد ۱۰۶ الفصل الثالث عشر عن عقیبة بن جهم عن سکون قات ابن الحارث صحابی است از اولاد و فاضل بن عبد بن
اسلام آورد و روز فتح قال گفتم صلی الله علیه و آله و سلم انما یبکر العصر کذا و یبکر صدق نماز دیگر را هم خرج میشی و همه علی پسر سرون آمد ابو بکر و جالی که راه
میرود و با وی علی بود رضی الله عنهما و آری الحسن بلعیب بلعبیان پس دید ابو بکر حسن که بازی می کند با کوه و کان فحل علی عاتقه پس
بروشت ابو بکر حسن ابرو و ش خود و قال بائی شبیه با نبی صلی الله علیه و آله و سلم است شبیه با علی و گفتم ابو بکر بطریق طیب سوگند می خورم
بپدر خود حسن مانند است به پیغمبر است مانند علی و علی ضحاک و علی خند میگرد و رواه البخاری ۱۰۲ و عن انس قال انی عیبید الله
بن زید و بر این سخن گفت انس آورده شد نزد عبید الله بن زید که قاتل حضرت امام حسین و سردار لشکر زیدیان بود و سر مبارک را نامزد

فجعل فی طست فجعل نکیته پس گردانیده شد سر شریف و طشت پس گشت آن مشتقی که می کاود سر مبارک او را بچوبی که در دست او بود و
قال فی حُسنه شیاً و گفت در حُسن امام حسین چیزی یعنی گفت بطریق انکار و ابعا که حسین چندان حسن نداشت و از روایت ترمذی ظاهر می شود
که روح کرد و سبانه نمود و در حسن و جمال وی اما بطریق استهزا و خیریت بقیح و سرور که حاصل شد آن بربت را بقول نبی رضی الله عنه قال
ان من نفلت و الله ان کان آبهم رسول الله گفت آن من گفتم من بخدا سوگند بدستی وی بود مشابه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و کان مخصوصاً بالوتمه و بود سر مبارک وی رنگ کرده شده بود که نام گویا بیست که بآن سیاه می گفتند موی را و همه نفتح و اوست و هم از
خطاست و سکون سین و فتح آن و کسر سین فصیح است و لغت حجاز و او البجاری و فی روایت الترمذی اینچنین آمده است که قال گفت آن
گفت عنذین زیاد و بودم من نزوان زیاد و می بر آسید پس آورده شد سر مبارک حضرت امام حسین رضی الله عنه فجعل فی طست بقیح
پس گشت ابن زیاد و بود که نیزه شاخی که در دست او بود بر سینی امام حسین نفس و بقول عاریت مثل هذا حساوی گوید نبرده ام مثل این در
حسن نفلت اما ان کان آبهم رسول الله پس گفتم من آگاه باش بدستی وی بود مشابه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قال
و گفته است ترمذی هذا حدیث صحیح حسن غریب ۲۰ و عن ام الفضل بنت الحارث و والده ابن عباس است و فضل رضی الله عنهما و است
بزرگتر از عبد الله بن عباس کنیت کرده شد بنام وی و وی خواهر نیمه بیست که از ازواج مطهره است آنها و خلعت علی رسول الله روایت
می کند ام الفضل که وی در آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقالت اس گفت یا رسول الله انی رایت علما منکر ایدرستی من دیده ام خواب
بد را لیلته اشب جامه بضم جاز جمله خواب که دیده شود و قال و ما یقول گفت آنحضرت و چیست آن خواب قالت گفت ام الفضل آن شد دیدم
آن خواب تحت ست نمی یارم گفت قال یا گفت آنحضرت و ما یقول قالت رایت کان قطع من جسدک قطعت گفت ام الفضل گو یا یا یا
از تن تو بریده شده است و وضعت فی حجری و نهاد و شد در کنار من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رایت خیرا
دیدم تو ای ام الفضل خواب نیک را آمد فاطمه انشاء الله غلامی زاید فاطمه اگر خواسته است خدا سپری را یکنون فی حجر می باش آن
پسر زکنا را تو یعنی می نند او را در کنار تو بجهت خویشها و قرابتها که در میان است تا تربیت آن پسر تو کنی فولدت فاطمه بحسین پس آن
فاطمه حسین را افکان فی حجری پس بود حسین در کنار من کما قال رسول الله حیا چه گفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قد خلعت یوما
علی رسول الله پس در آمد روزی بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فوضعت فی حجره پس نهادم در کنار آنحضرت و در بعضی نسخ فی حجر
نهادم در کنار خود و هم کانت منی التفاتیه پسر شد از من مگر سینی بجایی فاذا عینا رسول الله پس ناگاه هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم ترفیقان المدوع می ریزند اشکها را قالت گفت ام الفضل فقلت یا نبی الله بانی انت و امی پس گفتم ای پیغمبر خدا
پر و ما در من فدای تو باد مالک چه شد ترا که اشک می ریزی قال انانی جبرئیل گفت آنحضرت آمد مرا جبرئیل علیه السلام فاجبرنی
ان اتی ستقلل بنی هذا پس خبر داد جبرئیل مرا که است من نزدیک است که بکشند این پسر مرا فقلت هذا پس بطریق تعجب و استعجاب
این پسر را قال نعم گفت آری این پسر را و انانی تترتبه من ترته حمرا و او را جبرئیل خاکی باز خاک آن موضع سرخ ۲۰ و عن ابن عباس
انه قال رایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فیاری النائم ذات یوم نصف النهار گفت ابن عباس دیدم آنحضرت را در آنچومی رسید

کتاب

خواب بیند و یک روزی در نیم روز اشعث غبر ز ولیده سوی غبار آلوده بیده قاروره فیها دم در دست آنحضرت نشسته است
 که در وی خون است فقلت با بی انت و امی ما هذا پس گفتم پدر و مادر من فدای تو با و محبت این حال و این شیشه قال هذا و میر از
 و اصحا گفتم آنحضرت این خون حسین و یاران اوست و لم ازل بالسنه منذ الیوم و همیشه ام که می خیم آری تا امروز فاحصه لک است
 ابن عباس گفت پس یاد سیدارم و می شمارم آن وقت را فاجده قتل ذکاب الوقت پس می یایم که گشته شد حسین در آن وقت
 رواها البیهقی فی دلائل النبوه روایت کرده است این دو حدیث را بیقی در دلائل النبوه و احمد الاخیر روایت کرده است
 احمد حدیث اخیرا . . . و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احبوا الله لما یغذواکم من نعمه و هم اذ ان عباس است که
 گفت گفت آنحضرت دوست دارید خدا را از جهت چیزی که خورش میدید و پرورش می کند شمار از نعمت و در بعضی نسخ من
 بصیغه جمع یعنی از نعمتهای خود فاجبونی بحب الله پس دوست دارید خدا را از جهت دوستی خدا یعنی از جهت دوست داشتن شما
 خدا را یا از جهت دوست داشتن خدا را و اجبوا بل می بخشی و دوست دارید اهل بیت را از جهت دوستی من بعد و معنی نقل
 است که مراد اول باشد رواه الترمذی . . . و عن ابی ذر قال و هو اخذ باب الکعبه سمعت الهی روایت است از ابی ذر که
 گفت و حال آنکه وی گیرنده است و کعبه را شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یقول الا ان مثل اهل بی فیکم مثل سفینه نوح می
 آنحضرت آگاه باشید که حال عجیب و دوستان اهل بیت من در میان شما بمثل و دوستان کشتی نوح است من که با شما کسکه سوار شد
 کشتی نوح را رستگار شد و من نجات شما بک و کسی که پس ماند و سوار شد از آنجا که شد رواه احمد . . . **باب مناقب**
ازواج الهی صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنهن بدانکه ازواج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی نبودند و در وقت
 دیگر باز در وقت دیگر باز در آن و وقتی که از آن در جامع الاصول آورده است که بحکم اختلاف دارند در عدد ازواج پیغمبر صلی
 علیه و آله و سلم در ترتیب ایشان و عدد آنها یکم مرد و اندک پیش از آنحضرت و آنها یکم مرد و اندک بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم و آنجا که
 دخول کرده با آنها و آنها که دخول نکرده و جماعه از زمان بستند که آنها را خواستگاری کرده و در نکاح ندر آورده و آن زمان که عرض کردند
 خود را بر آنحضرت و گفته که ما ذکر می کنیم آنچه مشهور ترست از اقوال پس از آن ذکر کرد صاحب جامع الاصول اسما و احوال ایشان را
 و کما عرفت در شرح اسما و تاریخ نکاح و وفات ذکر کرده و در کلمه شرح احوال نیز نوشته است و در اینجا بزرگ اسما و تاریخ اقصا نموده اول
 ازواج مطهره ام المومنین خدیجه بنت خویلد است تزوج کرد او را آنحضرت و خدیجه چهل ساله و آنحضرت بیست و پنج ساله بود و وفات یافت
 پیش از هجرت بسنه سال بر قول صحیح بعد از وی سوده بنت زینب تزوج کرد و مرد در سال پنجاه و چهار غایب شد بقیه بنت ابی بکر صدیق
 تزوج کرد او را یکده و بی شش ساله بود و بنا کرد با و در نه سالگی و وفات یافت در سال پنجاه و پنج یا پنجاه و هشت حصه بنت عمر بن الخطاب
 تزوج کرد در سال دوم یا سوم از هجرت و مرد در سال چهل و پنج یا چهل و یک ترتیب بنت خزیمه تزوج کرد در سال سوم و مرد در سال
 چهارم ام سلمه بنت اسیه مخزومی تزوج کرد در سال چهارم یا سوم و مرد در سال پنجاه و نه و بعضی گفته اند در سال شصت و دو و اول صحیح
 ترست و ترتیب بنت حجاب تزوج کرد در سال پنجم و مرد در سال ستم یا بیست و یکم و وی اول کسی است که رفت از عالم از ازواج

بعد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدند بیست ابی سفيان خواهر معاویه واضح و اشهر است که تزویج کرد او را بخجاشی برای آن حضرت
 به چهار صد و هجده سال ششم در حدیث که همراه شوهر خود عبید الدین حبش رفته بود و عبید الدین نصرانی شد و بعد از تزویج بیستم جیم و فتح و او نبوت
 عارف بند کرد و آن حضرت او را در غزوه مرسیع در سال ششم پس از آن که تزویج نمود و در سال پنجاه و شش میمونه نبوت الحارث
 تزویج در سال هفتم موت در سال شصت و یک یا پنجاه و یک و وی خاله ابن عباس است تعقیب نبوت جیمی بن خطب در سال هفتم
 غزوه خیر سیر ساخت و آنرا کرده تزویج نمود و وی در آن زمان هجده سال بود وفات یافت در سن خستین و قیل انین خستین و قیل
 غیر فلک ریحانه نبوت زید میوید بود بند کرد و اعتناق کرده تزویج نمود و در سال ششم و مرد در وقت رجوع از حجه الوداع این یازده روز
 تزویج کرده دخول نموده است و جماعه از زمان مقدار است یا بیشتر بوده اند که ایشان تزویج فرموده پیش از دخول مفارقت نمود و در
 را خواستگاری نموده و تزویج فرموده و بعضی نزد اول کریمه یا ایما الهی قل لا ارب الا الله دنیا اختیار کرده بر سر دست و قفا حیل آن
 مذکور است در جامع الاصول و اما ساری معنی گفته اند چهار بوده مشهورترین آنها تاریخ قطبیه امیر ابراهیم بن رسول صلی الله علیه وآله وسلم
 در سال شانزدهم در حجه نبوت شصت و یک یا بیست و یک که مذکور شد بعضی گفته اند آنرا کرده و طی ملک عیدین نمود و دیگر جاریه بود که زیست
 بنت حبش او را بخشیده بود و دیگری بود از جانی بند کرده شده و الله اعلم . . . **الفصل الاول** عن علی رضی الله عنه قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را می گفت خیر نسائهما مریم بنت عمران
 بهترین زنان دنیا یا آن است که مریم در وی بوده مریم بنت عمران است و خیر نسائهما خدیجه بنت خویله و بهترین زنان دنیا یا این
 است خدیجه بنت خویله است متفق علیة فی روایة قال ابو کریب گفت ابو کریب بصیرم کان که راوی این حدیث از و کعب است و اشارت بهم

الی السماء الارض و اشارت که و کعب که از حنا طریقت است و در مرتبه مالک و اقران او است بسوی آسمان زمین از برای بیان
 دنیا یعنی بهتر است از آنها می که در زیر آسمان و بر زمین اند و ازین حدیث ظاهر شد که مریم و خدیجه هر یک بهترین است خود است و لیکن
 معلوم نشد نسبت میان این هر دو که کدام فاضل تر است نقل کرده شده است از تفسیر نسفی که خدیجه و عایشه افضل اند از مریم
 قول صحیح که مریم پیغمبر است و این خود مقرر است که این است مرحومه بهترین است از استان دیگر با زور عایشه و خدیجه نیز اختلاف کرده اند
 و همچنین در فضل فاطمه زهرا عایشه مالک گفت رجله الله علیه فاطمه جگر پاره پیغمبر است و من جگر پاره پیغمبر هیچ کس را افضل ننهم و بقیه کلام

در فصل اول از مناقب اهل بیت گذشت ۲۰ - و شنیدم ابی هریره قال اتی جبرئیل ابی صلی الله علیه وآله وسلم فقال گفت ابو هریره
 آمد جبرئیل آنحضرت را پس گفت یا رسول الله هذه خدیجه قد اتت بها اناء فیه اوهم این خدیجه است تحقیق آمد و با وی آوردی است
 که در وی همان خورشیدی است او طعام یا طعامی است شک راوی است و آمدن خدیجه از مکه بود بنابر آنکه آنحضرت در آنجا مشغول می بود
 قوت چند روزه یا خود می بر روزی مگر خدیجه خود بوده است و این بشارت یافته همچنین گفته اند بعضی شرح پوشیده مانده مشهور است
 که سفول بودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از نزول جبرئیل بود ظاهر بعد از نزول نیز زمانی در آنجا بوده اند و خدیجه رضی الله
 عنها در آن زمان طعامی بر آست آنحضرت برده یا این طعام آوردن وقت دیگر باشد و الله اعلم این خبر جبرئیل را او و گفت فاذ

انتاب فاقوا علیها اسلام من ربها ونبی پس چون بیاید خدیجه ترسین بخوان بروی سلام از پروردگاری و از جانب من گفته آمد
 که درینجا فصل است مرخدیجه را بر عایشه که در حدیث عایشه سلام جبرئیل گفت که در آنجا خدیجه باید و بیشتر با بیت فی ابنته من صلب فرود
 مرخدیجه را بنجانه در پشت از نصب بفتح قاف و صادمه و وارید میان کاکا و کاف مقدار که نمکی و در پشت گنبد بود از مر و وارید و
 از جواب آن بود که در از و چون باشد در احادیث و یکر صریحا ذکر فرموده آمده لاصحاب نیه و الا نصب بیت غوغا در آن خانه و در پنج
 و عقب و نصب بفتح تین بانگ و فریاد نصب بفتح تین رنج و رنج دیدن یعنی خانه بی رحمت و رنج برخلاف خانه های دنیا یابی بانگ فریاد
 کردن و رنج کشیدن در بنا خانه که بنا خانه بی فریاد و رنج کشیدن نمی باشد و اینجا همین طور طیار است و گفته اند که این جزای است که
 وی رضی الله عنها نخست اسلام آورد بطبع و غربت بی رفعت صوت و منازعت و عقب متفق علیه ۳۰ و عن عایشه رضی الله عنها
 قالت ما نزلت بکسر غین معجبه علی احمد بن سبار البنی صلی الله علیه و آله و سلم ما نزلت علی خدیجه گفت عایشه که من غیرت نکرده ام و رشک نکرده ام
 بر هیچ کس از زنان پیغمبر اینجا که غیرت برده ام بر خدیجه و ما را ایستاد من ندیده ام خدیجه را و لکن کان کثیرا ذکرها و لکن بود آنحضرت که بسیار کرد
 یا خدیجه را در ساجد و ساجد و ساجد می کرد و گویند را هم تقطعها بشدیدا اعضا پسته پاره پاره می کرد و گویند را عضو عضو تقطیع پاره پاره
 کردن و عضو عضو که اندام هم همیشه می صدق خدیجه پستری فرستاد آنحضرت آن گویند را یا اعضا را در زمانی که دوستان خدیجه بودند
 فرستادند و کان لکن فی الدنیا امرأة الاخذ خدیجه پس بسا که می گفت من مرا آنحضرت را گویند را یا اعضا را در زمانی که دوستان خدیجه بودند
 نکرده خدیجه بقول آنها کانت و کانت پس می گفت آنحضرت در مدح و تعریف خدیجه که خدیجه بود چنین چنین و بود چنین چنین بطریق اهام
 می گفت بجهت مبالغه و اشارت بانکه بیان صفات وی از حد و اندازه بیرون است و می فرمود و کان لی منها ولد و بود مرا از خدیجه اولاد
 همه اولاد آنحضرت از خدیجه است رضی الله عنها الا ابراهیم از ماریه و کلام اولاد و فاضله و کامل تر از فاطمه سیدتنا العالمین مادر حسن و حسین سلام
 علیهم اجمعین بود در اینجا تعریف است بعایشه که از وی هیچ ولد بی نشده و اشارت است که آنحضرت صفات نسا و فوائد آن اولاد
 متفق علیه ۳۰ و عن ابی سلمة البوسله نام صحابی مشهور است زوج ام سلمه و هم نام سید الرحمن بن عوف است تابعی کبیر امام جلیل القدر
 راوی عایشه است و اینجا همین مراد است ان عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حکایت می کند بوسله که عایشه
 گفت آنحضرت یا عایشه از جبرئیل بقریک السلام ای عایشه این جبرئیل است می خواند ترا سلام یعنی بیه سانه تو سلام عایشه گفت
 تا و این ادراصطلاح خود خدیجه می گویند که از آن زمان و آن حرف می گفتند و بقریک بضم با از او یعنی خوانانیدن چون بعد از سلام رسیدن
 جواب سلام می گویند گویند یا سلام خواندن بر کسی سلام خوانانیدن است او از این جهت می گویند که فلانی سلام می خواند ترا و اگر گویند
 بقریک علیک السلام بفتح یا یعنی می خواند بر تو سلام می گویند ترا سلام چنانکه در حدیث خدیجه گذشت این سخن مکرر گفته شده است و نیز که
 قالت گفت عایشه یعنی در جواب سلام جبرئیل علیه السلام و رحمة الله و جبرئیل سلام حدیث خدا قالت و هویری لاری گفت عایشه
 و آن حضرت سید حمیری را که می بینم و آن شخص جبرئیل است که آنحضرت سیدید و عایشه سیدید متفق علیه ۳۰ و عن عایشه قالت
 قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انک فی السامی لیسالک عایشه گفت مرا آنحضرت نموده شده تو مرا در جواب سب

بجستی بک الملک فی سرقه من جریمی آورد و ترا یعنی صورت و مثال ترا در قطعه از جامه افروشی چند و سره سره و بمهله و قاف بختی است که در
سقیه یا مطلق سوب سره و در حدیث دیگر آمده است که گفت عایشه فرود آورد و جبرئیل صورت مراد گفت دست آنحضرت و در توفیق بسیار
و در ویت است که صورت در جریر بود و جریر در کف دست و تواند که دو بار نزول کرده باشد یکبار در کف دست و بار دیگر در قطعه حر فقال
لی بزه امر آنگ پس گفت نوشته برای من این زن است فکشفتم عن وجهک الثوب پس برداشتم از روی صورت تو چاره فاد است
همی پس ناگاه تو اکنون آن صورتی که دیدم بودم بایستف کردم چاره را از روی تو در زودشاهه تو پس ناگاه تو آن صورتی که دیدم بودم
هر دو معنی گفته اند فافهم فقلت ان یمن هذا من عند المرینه پس گفته ام اگر هست این خواب دیدن از پیش خدا در گذرانده خدای تعالی
این را یعنی می سازد این مهم را اگر گفته شود که شک در بودن این از زود خدا چه منی دارد و نوم انبیا و حج است خصوصاً سید الکاسیا
صلوات الله و سلامه علیه و علیه و آله و سلم چه پیش آن گفته اند که اگر این واقعه منامش از نبوت بود فلما اشکال و اگر بعد از نبوت باشد
پس مراد این جاشک نیست بلکه تقریر وقوع و تحقیق است و این کلام را کسی میگوید که به تحقیق ثابت است امر ربوی چنانکه ساطع
می گوید اگر سن سلطانم بین که چو می کنه ترا اگر گویند آمدن نوشته منافی است بودن این پیش از نبوت چو پیش آنکه رؤیت ملک
مخصوص ببنی نعیمت خصوصاً در خواب آنچه مخصوص است آوردن اوست و حج را از خدا و بعضی گفته اند که اصل این خواب است
ولیکن شک در تعبیر است که مراد همین ظاهر باشد یا چیزی دیگر باشد خلاف ظاهر یا مراد زوجه در دنیا است یا در آخرت نیست یا
متفق علیه و و عنهما قالت ان الناس كانوا یحزنون بعد ایاهم یوم عایشه و هم از عایشه است که مردم بودند که قصد می کردند دیدن
خود در روز نبوت من یعنی پیشکشها را که می خواستند برای آنحضرت بسیار نگاه میداشتند تا روزیکه نوبت عایشه باشد سجدست بر نزد
و تخری تشریح یعنی قصد و کوشش در طلب آنچه چنانکه تخری قبله و تخری لیلته القدسی گویند یعنی طلب آنچه سزاوار است و اولی است
احرامی میخون بک مضا و رسول الله طلب می کردند آن تخری رضای بنی خدای اصلی الله علیه و آله و سلم فضات نفع میسر سکون
صدر است یعنی رضا و قالت ان نساء رسول الله علیه و آله و سلم کن حرمین و گفت عایشه که زنان آنحضرت بودند و گروه
فخر بقیه پس یک گروه بود که در وی عایشه و صفیه و حفصه و سوده بودند و عایشه سر دار آنها بود از جهت محبت رسول خدا و وی و حفصه
موافق و موافق یکدیگر بودند چنانکه ابو بکر و عمر متفق و متحد بودند و از حرم الاخرام سلمه و سائر نساء رسول الله گروه دیگر ام سلمه و بانته
زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سائر ایشان ام سلمه بود و حکم حرم ام سلمه پس سخن کردند گروه ام سلمه فقلن لهما پس گفتند مرا ام سلمه را
کلمی رسول الله سخن کن و بگو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم حکم الناس فقیول سخن کند بر مردم پس می گوید من اراد ان بیدی اسلمه
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلیبذ الیه بیت کان کسی که خواهد هر چه فرستد بسوی آنحضرت پس باید که هر چه فرستد هر جا که باشد در خانه
عایشه میزد و خانه عیوبی و حفصه پس که در سجده عایشه بکلیه پس کلام کرد ام سلمه با آنحضرت درین باب فقال لهما لا تودینی فی عایشه پس
گفت آنحضرت مرا ام سلمه را از آن کن مراد باب عایشه و از جهت عایشه فان الوحی لم یاتنی و انما فی قلوب امرأه الای عایشه زیرا که
بررسی و حتی نمی آید مراد حال آنکه من در جامه خواب هیچ زنی با شرم جز عایشه قالت اوب الی العین اذاک گفت ام سلمه تو بری کنم

حج

سوی خدا از آزار تو یار رسول الله ثم امنن دعوان فاطمه فارسلن الی رسول الله سیران زمان که خراب ام سلمه اند خوانند فاطمه را پس در میان
 بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فکلمه پس کلام کرد فاطمه رضی الله عنہا را فقال یا یحییٰ الایحییٰ یا احدثت بسی گفت آنحضرت اگر
 دختر کن من آیا دوست میداری تو چیزی را که دوست میدارم من فالت بی گفت فاطمه بی دوست میدارم چیزی را که دوست میدار
 تو قال فاجبی بذه گفت آنحضرت پس اگر دوست میداری چیزی که دوست میدارم من دوست دارم زن را یعنی عایشه را و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده بود کسی را که در روز عایشه بیاید و حق آن فاساربان تعلق نگرفته بود اگر کسی بطور خود بیاید منع برای چه کند
 متفق علیه ذکر حدیث انس ذکر کرده شد حدیث انس که در اول وی این است فضل عایشه علی النساء فی باب بداء الخلق و بدایه

ابی موسی در باب بداء الخلق بروایت ابی موسی اشعری رض ۲۰۰ الفصل الثانی عن انس ان الهی صلی الله علیه و آله

و سلم قال حسبک من سائر العالمین مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویله و فاطمه بنت محمد و ام سیه امه امه ذرعمون روایت است از انس که
 آنحضرت گفت پس است ترا از زمان جهانیاں شناختن مناقب و فضائل این چهار زن که از غیر خود فاضل اند و ذکر عایشه درین حدیث
 نکره از جهت اکتفا کردن بذكر وی در احادیث دیگر کما قاله او سیه تقدیم همه برین است و خطاب با انس است یا عامر و اوه الترمذی

۲۰۰ و عن عایشه ان جبرئیل جاء بصورتها فی خرقه حریر خضره الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هی است از عایشه که جبرئیل آورد
 صورت او را در پارچه ای سبز بسوی آنحضرت از نیجا معلوم شود که هر چه مخصوص جبرئیل است یا قضیه متعدد است یا اشتباه
 راوی است و الله اعلم فقال بذه زوجک فی الدنیا و الآخرة پس گفت جبرئیل این زوجه است در دنیا و آخرت و در نیجا بشارت
 عایشه را به بهشت و همه ازواج مطهره بهشتی اند چنانکه از احادیث معلوم میگردد و بشارت مخصوص بعشره نیست چنانکه تحقیق یافته است

رواه الترمذی ۱۲۰ و عن انس قال بنی صفیه ان اباها انبت یودی گفت انس که رسید صفیه که گفته اند روایت ترمذی میورد
 و بود صفیه دختر جبری بن اخطب بصره حاصله و فتح تحتانی ادلی و شد بدینانیه نیکت پس گریست صفیه فدخل علیها الهی بس آمد بصفتی پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم سی سگی و حال آنکه وی می گردید فقال یا سبکک پس گفت آنحضرت چه چیزی گریه می کنی فقلت

پس گفت صفیه قالت لی حنقه انی انبت یهودی گفت مر حنقه که من دختر یهودی ام فقال الهی صلی الله علیه و آله و سلم انک لک ائبته
 بی پس گفت آنحضرت بدرستی تو بر آئینه دختر پیغمبر می دانی ملک الهی بد بدستی غم تو پیغمبر است بحبت آنکه حی ابن اخطب بد صفیه از اولاد و بار
 پیغمبر بر او موسی علیها السلام بوده باین حساب پدرا و پیغمبر باشد و علم او نیز پیغمبر بود و آنک تحت نبی و بدرستی تو ای صفیه ز پیغمبر زود و وفای
 مرا و ذات شریف خود داشته است صلی الله علیه و آله و سلم نظیر تقدر علیک پس در هر چه سبب که نام فضیلت می نازد حنقه بر تو و زریگی
 می کند بر تو مقصود از منع نقصت از صفیه است که وی جامع صفات فضل و کرم است تفصیل وی بر دیگران پس گویم که این صفات مخصوص صفیه
 است بلکه تمامه ساری آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قرشیه اشتریک اند درین صفات زیرا که دختران اسمعیل اند که برادر اسحق است و در تحت
 تصرف آنحضرت اند ثم قال سیرت گفت آنحضرت بحنقه بعد از تسلیه صفیه الهی صلی الله علیه و آله و سلم که در او برتر از وی ای حنقه که جنگ
 با کسی و دختر کنی و عیب گیری بکسی رواه الترمذی و النسائی ۲۰۰ و عن ام سلمه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعا فاطمه عام الفتح

روایت است از امام علی که آنحضرت خواند فاطمه را و طلبید ز خود و مال فتح مکه نماجا تا پس از آن گفت بوی پنهانی فکرت نیست

فاطمه هم حدتها فضیلت پسر باز سخن گفت آنحضرت فاطمه را پس بنجد فاطمه فلما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سالتها عن بکاینها

وضحکها پس منگامیکه وفات یافت آنحضرت پرسیدم فاطمه را از گریستن او اولاً و از خنده وی ثانیاً فقالت اخبرنی رسول الله صلی

علیه و آله وسلم انه موت تکبیت پس گفت فاطمه خبر داد مرا آنحضرت که وی میخندد و درین نزدیکی پس بگریستم من هم خبرنی انی سیده است

اهل الجنة پسر نیز داد مرا که من بی زمان اهل بهشتم الامم نبوت عمران گوید هم دختر عمران فضیلت پس بنجدیدم مناسبت این حد

باین باب ظاهرست مگر آنکه طبع باشد با آنچه وارد شده است که مریدم زوجه آنحضرت است در بهشت کذا قال الطیبی واه الترمذی ۲۰۲

الفصل الثالث عن ابی موسی قال ما شکل علینا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حدیثی قطه گفت ابو موسی هر

شکل نمیشد بر ما که اصحاب آنحضرت تمیز صحیح حدیثی و صحیح سخن هرگز اشتکل تباست بعد از شنیدن از باب افتعال و بعضی نسخ اشکل بی تا فاشا

عایشه پس پرسیدم ما عایشه را الا وجدنا عندنا منة علیما مگر می یاقیم نزد عایشه از آن شکل علمی که حل آن اشکال میکرد از جهت وفور علم و

بسماع از آنحضرت و قوت اجتهاد و رواه الترمذی و قال بذات حدیث حسن صحیح عربی ۲۰۲ و عن موسی بن طلحة تابی ثقة جلیل است در حدیث

که تولد او در زمان نبوت شده است و طلحة بن عبید الله است که از عشره مبشره است قال ما رأیت احدا اوضح من عایشه گفت ندیدم هیچ

یکی را اوضح تر از عایشه بدانم است یا حقیقت است که وی ندیده باشد تجلیس راضیج ترازوی رواه الترمذی و قال بذات حدیث حسن صحیح

عربی ۲۰۲ **باب جامع المناقب** ذکر کرد مؤلف درین باب مناقب بعضی از شایسته اصحاب بی تخصیص لطائف مخصوصه

و مترجم بر جمیع مخصوصه چنانچه علفا در عشره ذیل است و از واج و مهابرت و انصار و غیر هم ۲۰۳ **الفصل الاول** عن عبد الله بن

عمر قال آیت فی المنام کان فی یدی سرقه من حریر کفنت ابن عمر دیدم در خواب گویا در دست من قطعه از حریر است لایهوی بها الی مکان

فی الجنة الاطراف بی القصد می کنم باین سرقه نسوی مکانی در بهشت بالا بر آمدن را و پایان افتاد انگر آنکه می پاندم سرقه مراد میرساند

نسوی آن مکان گویا که آن در عرضش بازوی برنده شده فقطت بها علی فقتله پس گفت من این حال را عرض کردم برفعه که خواهر بن عمر بود

فقتلهها خصه علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال ان احال رجل صامح او ان

عبد الله رجل صامح تنگ را وی است پس گفت آنحضرت بدستی بر او تو یعنی ابن عمر وی صامح است و این روای صامح است متفق علیهم

۲۰۲ و عن حذیفه قال ان اشبه الناس ذللاً و متا و بهار رسول الله لابن ام عبد الله گفت حذیفه بدستی که شایسته ترین مردم از روی آن است

بهری غیر خدا ابن ام عبد الله یعنی عبد الله بن مسعود که مادر او را کینت با م عبد می کردند و دل بفتح و ال دتشه بدلامت سیرت و حالت

و هیئت و بعضی گفته اند حسن حدیث گویا فخر و از اول است که ظاهر حال او دلالت می کند بر حسن سیرت و در قاموس گفته دل هم چون بی

است بی کینه و وقار و حسن منظر و در مجمع البحار و دل شکل و شامل و است بفتح سین و سکون میم طریق و قصد و بیشتر اطلاق او بطریق اهل خیر است

و در قاموس گفته است طریق و هیئت اهل خیر و فی الصراح است راه و روش نیکو و بهی بفتح با و سکون و ال طریقت و سیرت و هیئت و با جمله

این هر سه لفظ قریب اند و معنی در هر یک با یکدیگر نزدیک می شوند و آمده است که اصحاب عبد الله زود عمر سیرت و نظری کردند نسبت و به

وول وی پس شنبه می کردند بان من حسن حجج من نبیه الی ان رجع الیه تنگامی که بر او می آمد بعد از خانه خود تا آن وقت که باز می گشت بسوی خانه لاندزی باصنعت فی اهل اذاعه در نبی با پیغمبری و انیم که چه می کند در اهل بیت خود وقتی که بخلوت می رود یعنی ظاهر حال او که بر ظاهر است خود و ولالت حسن استقامت او دارد و نبی و انیم که باطن او چه گویند است و در خلوت چه حال دارد و این بجهت استغراب طریقه و حال حسن و کمال وی می گوید یعنی این طور حال غریب و راه و روش و استقامت شکل است که مستمر باشد و در غیبت حضور کسیان بود یا آنچه نزد خدیفه بود از خوف تکلف و تصنع و نفاق و زردی بود و علم منافقین از اخبار ۳۰ و سخن ابی موسی الاشعری قال قدمت انا و اخی من امین گفت ابو موسی مقدم آوردم من برادر من از امین فلکنا عینا بر ونگ کردیم چند گاهی در مدینه بود بار آنحضرت مازنی الا ان عبد الله بن سعود در جل من اهل بیت الهی گمان نمی بردیم ما که آنکه عبد الله بن سعود مروی است از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مازنی من و خوله و دخول امه علی ابنتی از جهت آنچه می دیدیم از در آمدن وی در آمدن مادر وی نگاه و سگاه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زنی در اول بضم نون است یعنی نظن و در ثانی بفتح آورده اند که آنحضرت عبد الله بن سعود را حکم کرده بود که اگر یکدیگر کسی را ببینی که نزد من هستند در آری و حاجت باذن نیست متفق علیه ۳۰ و سخن بن عمر و ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از عبد الله بن عمر بن الخطاب که آنحضرت گفت استقرؤا القرآن من اربعة طلب قرآن کنید و بیاموزید آنرا از چهار کس من عبد الله بن سعود و یکی از عبد الله بن سعود که او را این قوم بود و سالم و ابی خدیجه که از فضلاء یهودی و خیار و کبار صحابه بود و از اهل فارس بود از صطخر و امامت می کرد و مهاجرین اولین ادر وقتی که قدم آوردند مدینه را با وجود آنکه در میان ایشان عمری بود و ابو سلمه رضی الله عنهما و ابو خدیجه سپه عتبه بن ربیع بن عبد شمس بود نام او شام است ان فضلاء صحابه از مهاجرین اولین و اسلام آورد پیش از در آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دارا رقم را و ابی بن کعب و سحر ابی بن کعب رضی الله عنه که او را صحابه بود و او را سید القرامی گفتند و امیر المؤمنین عمر او را سید المسلمین می نامید و کاتب وحی بود و بن جبل مشاقب او بیرون از حد حصه و احصاست و برادری داده بود او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با عبد الله بن سعود و تقضایا عین فرستاده بود و سابقا از احوال وی چیزی نوشته شده است متفق علیه ۳۰ و سخن علقمه تابعی که بیست که در زمان آنحضرت تولد کرد از یاران و تابعان ابن سعود است قال قدمت الشام گفت قدم آوردم و شام نصیبت رفتن پس گذاردم دو کعبت ثم قلت بیستم گفته و دعا کردم که اللهم سیر لی علی اصحابی خداوند آسان گردان و پیدا کن برای من بهترین نیک فانیت تو ما و حبست الیهم من آدمی گروهی را و ششم نامل با ایشان فاذا شیخ قد جاء حتی جلس الی احنبنی پس ناگاه پیری تحقیق آمد تا آنکه نشست بر پهلوی من قلت من هذا گفته من چه رسیدم از آن قوم گفتم این قالوا ابو الدرداء گفتند این ابو الدرداء است صحابی مشهور و حسیل القدر فقیه عالم حکیم زاہد از اصحاب صفه برادری داد آنحضرت میان او و میان سلمان فارسی قلت انی دعوت الله ان سیر لی علی اصحابی فیسر لی علی گفته ابو الدرداء درستی من دعا کردم خدای تعالی را که سیر گردانم از بهترین نیک پس سیر گردانید ترا برای من فقال من انا پس گفت ابو الدرداء کیستی تو و از کجائی قلت من اهل الکوفه گفته از اهل کوفه ام قال اولیس عندکم ابن ام عبد الله گفت ابو الدرداء

آیا نیست نزد شما ابن ام عبدمنی عبدالمدرک بن سحر و صاحب انگلیس و الوساده و الطهره کبیر می فرماید که صاحب عملین و باطن
 و آیه است و آن آنحضرت که این اشیا حواله اول بود و باین خدمات و سعادات شب و روز مشرف و ممتاز بود پس بوجوب این ملازمت
 نزد او عملها باشد که طالب مستغنی می گرداند از غیر وی و فیکم الذی اجاره الممنون شیطان علی لسان نبیه و در میان شماست آن
 کسیکه امان داده است او را خدا از شیطان بر زبان پیغمبر خود معنی عمار می خواهد ابوالدرداء باین کس عمار بن یاسر را که آنحضرت او را
 مطیب می فرمود و بشارت بهشت داد و دعا کرد او را در وقتیکه عذاب می کردند او را مشرکان و می سوختند و گفت سر دشو و سگات
 شوای آتش بروی چنانکه برابر پیغمبر خلیل گذشته و فرمودی که شند ترا ای عمار گروه باغیان می خوانی تو ایثار بهشت و پیغمبر اند ترا
 ایشان بآتش داین در معنی امان دادن از شیطان است که بطریق دیگری مستقیم می ماند و بوسه از راه نمی رود او پس فیکم
 صاحب سلمه الذی لا یعلیه غیره آیا نیست در میان شما صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نمیدانند آن جز نبی صلی الله علیه و آله
 باین صاحب سر خدیجه بن النعمان رضی الله عنه است که او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و بزرگوار علم منافقان
 و علامات نفاق که آنحضرت او را باین اطلاع داده بود و باین قصد می فرمود و او را در میان شما می پرسید که آیا
 هیچ می بینی ای خدیجه در میان ایشان نفاق چیزی گفت لا والله نمی بینم جز آنکه می گویند که بر سفره تو الوان طعام حاضر می شود و چون
 شخیص کردند بینه با او که شکسته بود و زرد و سفید می نمود و راه التجاری و ازین حدیث معلوم می شود که عالم باطل که اگر دیگران فاسق
 از خود ندانند طالب راه اول بودی کند و طالب نیز اگر در جای خود و علمای با بصیاح پیغمبر کتاب نفس ندارد و - و عمر بن جابر آن سوال
 صلی الله علیه و آله و سلم فقال اریت ارجح روایت است از جابر که آنحضرت گفت نموده شدیم آیه است از قرآنی که در این بین است
 انصاری را که در انس بن مالک روایت است او ام سلمه است و در نام وی اختلاف است و تحت مالک بن انصاری بود پس این
 انس او کشته شد مالک در حالت اشراک و مسلمان شد ام سلمه و ابو طلحه او را خواستگاری کردند و هم سالی از آن دورا با ابی سلمه دعوت
 کرد پس سلمان شد ابو طلحه پس بمحل کرد و گفت من تمام اسلام نمودم در ازنی دوام مهر من همین اسلام است او نیز گفت آنحضرت و جمعیت
 ششصد امامی و شنیدم آواز پای را پیش خود فاذا بلال پس ناگاه بلال است که پیشش پیشرفت میرود و آتش بفتح برود و حاجب بگوید
 شین مجید اولی آواز سلاح هر چیز خشک که اجزای او جسم باشد مثل سلاح و فعل و جامه و مثل این حدیث و نشان بلال در باب انصاری
 نیز گفته است رواه سلمه و حسن سعد قال کنا مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم ففرغوا من صلاتهم است از حدیث ابی انصاری که فرمود
 ما با آنحضرت شش کس فقال المشرکون اطردوه لابلای یحبرون علینا پس گفت مشرکان آن دور کن اینها را از مجلس خود ما با تو حکایت
 کنیم و ایشان دلیری گفتند در حرف و حکایت بر ما اطرد و بضم همزه و را و سکون طاقا قال گفت سعد کنت انا و ابن حود و رجل من ذیل
 بلال در جلدان است ایها گفت سعد در بیان شش نفر که چه کسانی بودند بود من و ابن مسعود و یکدیگر از قبیل ذیل بنی نضیر ما و فتح ذال حجه
 بلال و دو مرد دیگر که نام نمی برم آنها را و گفته اند که آن دو مرد جناب و عمارند و این که گفت نام نمی برم آنها را از جهت صلحی که در نام
 بیرون داشتند با جهت بسیار و اول آن حضرت از عبارت فرقی نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

باشا اسدان بیع نیز که خواست خدا که واقع شود یعنی خرمست آنحضرت که برانداختند او و در کعبه حجت استمالت و دمای مشرکان مطلع آنکه ایمان بپایند نداشتند پس حکایت کرد آنحضرت نفس خود را باندیشید فازل الله تعالی پس فرود فرستاد خدای تعالی این آیت را و لا تطروا الذين يبعون ربهم بالعبادة و الا تشرى بريدون وجهه و مران آنکسانی را که بخوانند و ذکر می کنند پروردگار خود را صبح و شام می خوانند و آت پروردگار و رضای او را و او را تسلیم نموده و سخن ابی موسی ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال له يا ابا موسى لقد عطيت هزارا من مزمار آل اذ و در همت است از ابی موسی اشعری که گفت آنحضرت مرا و راهی ابو موسی داده شده است ترا فرماری از فرامیروا و در هزار که است زمره بنی سمر و کرون مثل فی اودن و طعن و زنا آن که نه بزبان باشد و اینجام را و او را خوب است و لفظ آل مقحم است زیرا که آنکه مشهور است بحسن صحت و او علیه السلام است آل و او علیه السلام و بعضی گفته اند که آل این جا بمعنی شخص است و او او پیغمبر علیه السلام لغایت خوش آواز بود وقتی که زبور را با آواز خوش می خوانند و جازای از مجلس بر می خاست و ابو موسی الاشعری رضی الله عنه نیز در غایت خوش آواز و خوش خوانی بود و در باب تلاوت حدیثی در خواندن وی رضی الله عنه قرآن را و گوش نهادن آنحضرت صلی الله عليه وآله وسلم بر آن گذشته است متفق علیه ۴ . و سخن جناب یفح خاطر مجتهد و تشدید وجود بن لاریت یفح نیز در او تشدید و قانیه قدیم الاسلام است ایمان آورد پیش از دخول دار ارقم و عذاب کرده شد باسلامش پس صبر کرد و از مهاجرین اولین است حاضر شد بر او و با بعد او را از شا به قال باجرنا مع رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم یعنی وجه الله تعالی توقع اجرا علی الله گفت بچرت کردیم ما با آنحضرت در حالی که طلب میکردیم ذمت خدا و رضای او را پس واقع و ثابت شد اجر و ثواب ما بر خدا و بفضل و کرم وی تعالی فرماید که بعضی از کسان را که گشته اند از عالم خورند از اجر دنیا چیزی بر او و در وقت غنیمت منتهی صعب بن عمیر از جمله ایشان صعب بن عمیر و سکون سواد و فتح عین مهلتین بن عمیر بن عمیر و سکون ثمانیه قتل یوم احد گشته شد و در آن وقت بود که مالک بن قیس با یکه گشته مر او را جان که تکفیر کرده شود وی الاخرة مفرزه الفلاح است و کسریم کلیم سیاه و سفید بر مثال رنگ حیوان شمر که او را چنگ گویند و آن هم تمام نبود که از سر تا پا پوشیده شود فلما افطننا اننا خرجت رجلاه پس بودیم با چون می پوشیدیم سر او را بیرون می آمد هر دو پای او و او از غنیمت بگریه رخ را سه و چون می پوشیدیم سر دو پای او را بیرون می آمد سر وی فقال ابی اس گفت پیغمبر صلی الله عليه وآله وسلم غطوا بهما ارباب پوشید بن نره سر او را غطوا بفتح عین محب و غطوا بهما شده و او جلا اعلی رجاه بن الاخر و بگردانید بر دو پای او از هر یک سر نره و سکون ذال محب گویا می مشهور است در نکه بوی خوش هم در او را حدیث ذکر آن بسیار است و در حدیث آمده است که روزی صعب بن عمیر نزد رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم آمد و یو در وی پوشت تا زان که سپید که بدان که فرود آید بود پس آنحضرت فرمود نگاه کنید باین شخص که روشن گردانیده است خدای تعالی اول او را بنور ایمان روشن کرده ام در نکه پروردگاری بخوانند او را بهتر از طلوع و شراب را و دیده ام بروی جلا که بدو است و هم خبریده بود پس خواند در آنوقت خدا و رسول خدا با نیمی می سفید و سامن منعت که مژده جناب بن لاریت می گوید و بعضی از کسان می گویند که رسید مر او را میوه از غنیمت به ما پس وی می پیش آن نره را کسایت است از غنیمت که در یافتن آن کسانی که در زمان شوح طلا بودند و یافتند نصیب خود را از اجاره میسر کردند و از آن نره و سر پندار پس آن نره

بر ابر آخرت نیست بنوع رسیدن بیوه یا بیغ میوه رسیده و بعد بکسر دال و بضم ن ز و هیت است هر بیوه چیدن متفق علیه ۱۰۰ و محسن
قال جمع القرآن علی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اربعة جمع کرد قرآن را یعنی یا دیگر گفته تمام قرآن را در زمان آنحضرت چهار کس
ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید چهارم ابو زید انصاری است نام او سعد بن عمر و بعضی گفته اند قیس بن المسکن از
اهل بدر است قبل لانس من ابو زید گفته شد مرانس آنست ابو زید قال احدی گفتم گفت انس ابو زید یکی از اعمام من است و عمومی
بضم عین جمع عمر چنانکه اعمام عمم کنه انی القاموس و مراد چهار از انصار اند بلکه از تخرج که قوم هانس اند و انس این ادو مقام وقتی گفته
در وقتی که اوس اقتضی کرد و چهار کس از قوم خود و بعضی نائل که از تورشتی در شرح ذکر کرده ایم و اگر عام هم در هم در وی تصریح نیست بان
که غیر این چهار دیگر نیستند زیرا که مفهوم عدد در امثال این مقام مستبر نیست و تحقیق ثابت شده است قطب بسیاری از صحابه ثلثه قرآن
و تمام کلام درین مقام در القاموس بیوطی با حیرت متفق علیه ۱۱۰ و محسن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول اهنر العرش
لموت سعد بن معاذ سعد بن معاذ بن نعمان انصاری اشهلی اوسی رضی الله عنه از اجله صحابه و اکابر ایشان است اسلام آورد بعد نبوت
مصعب بن عمیر در وقتی که فرستاده بود او را آنحضرت پیش از قدم شریف خود بعد نیس سلمان شدند با سلام وی بنوع عبدالاشهلی و
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را سید الانصار خوانده حاضر شد بر او و احد را وثابت ماند بان حضرت در روز احد و در روز خندق در اهل
وی تیری رسید و ایستاد خون وی تا بعد از ماهی وفات یافت و فرمود آنحضرت فرود آمد بر موت وی بنقاد هزار فرشته و فرمود جنبید عرش
از جهت موت سعد بن معاذ و فی روایتی لهنر عرش الرحمن لموت سعد بن معاذ متفق علیه بدانکه شرح اختلاف کرده اند در بیان
معنی اهنر از عرش و سبب آن بعضی گفته اند که اهنر از عرش کنایت است از فرج و نشاط عرش بقدر روح پاک وی حقیقه یا مجازا و
صواب آنست که محمول بر حقیقت است زیرا که حق جل و علا در عبادات علم و تمیز نهاده است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شان
کوه احد فرموده که وی کوی است که دوست میدارد ما را و بعضی گفته اند که مراد فرج اهل عرش است که ملائکه اند و بعضی گفته جنبیدن عرش
را علامت ساختن بر موت سعد بن معاذ این عبارت کنایت است از عظمت شان وفات وی چنانکه می گویند قیامت بر خاست بموت فلان
و کلام درین حدیث در اوائل کتاب و فصل ثالث از باب اثبات عذاب القبر گذشته است ۱۲۰ و عن البراء قال اهدیت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم حله حریر گفتم براهین عازب که از شاه پیر صحابه است که مشکیش فرستاده شد برای آنحضرت جنبت جامه او فرشته
ظاهر یکی از بلوک اعاجم آنرا فرستاده بود و قبل اصحاب پیوسته و مجنون من لبینها پس گشتند یاران آنحضرت که مساس می کردند و بعد
می سووند آن حله را و گفتم می کردند از زمی آن و در روایتی آمده است که می گفتند فرود فرستاده شده است بروی از آسمان از جهت عاف
تعجب و نادرین مانند آن فقال العجبون من لین هذه پس گفت آنحضرت آیا تعجب آید شما از زمی این حله مانند اهل سعد بن معاذ فی آن
خیر شما و لین بر اینی نندیدهای سعد بن معاذ در شبت بهرست از ان و نرم ترست و مندیل یکسر میم و فتح آن در روزن نبر جامه که پان
کرده شود و بالیده شو و بدان دست و اصل آن از مدلی است بمعنی حرک و در ذکر مندیل نبر جامهای دیگر سابق است کما لایخفی متفق علیه
۱۳۰ و عن ام سلمه بنی سعد بن معاذ انس که او را در غمر سن در خدمت آنحضرت گذاشته بودند انها قالت و هیت می کند که وی گفت

بارسوال الصدائس خاومک انس خدنگا نیت اوع امدله دعا کن مر اورا یعنی از برکات دنیا که ثواب آخرت بوصول بیان برکت صحبت و خدمت تو حاصل شدنی است قال گفت آنحضرت اللهم اکثر ماله و ولده خداوند بسیار گردان مال او را و فرزندان او را و بارک که فیما عطیته و برکت و افزونی ده مر اورا در چیزی که داده تو او را از نعمت های خود قال انس فوالله ان مالی لاکثر گفت انس پس بنخدا سوگند مال من بسیار است و آورده اند که نخلستان وی در سال دو بار برسد او ان ولدی و ولده ولدی و بدرستی فرزندان کنه و فرزندان فرزندان من است و ان علی بن الحوالمائة الیوم هر آینه می آید عدد ایشان بر مانند صد ام و ز یعنی امروز که این حکایت می گنیم عدد باین مقدار رسیده از ان زیاد هم شنیده باشد پس منافی نشود با آنچه در روایتی دیگر آمده است که گفت روزی گروه شده ام من از صلب من در امی اولاد اولاد یکصد و بیست و پنج همه ذکر مگر دو دختر و گفته است دختر او که دفن کرده ام از اولاد صلبی من می گویند بعد از اینجا معلوم می شود که اموال او اولاد از نعم الهی اند اگر موجب غفلت از ذکر حق و باعث برصیت نشوند متفق علیهم السلام

و عن سعد بن ابی وقاص قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا حدیثی علی الارض ان من اهل الجنة گفت نشنید من سخن آنحضرت که میگفت هیچ کس را که بیرون زمین که وی اهل بهشت است یا قطع الا بعد من سلام مگر بعد از سلام از کابر بود و علمای ایشان در اولاد یوسف علیه السلام بود و در چهار روزی که حضرت سجده قدوم آور و اسلام آورد مناقب او بسیار است و ازینجا لازم می آید که بشارت بهشت مخصوص بوی باشد غایت آنکه بعد شنیده باشد و از ان خود نیز شنیده باشد یا از خود گفته است که است که یک نفر یا این سخن از سعد بن ابی وقاص پیش از بشارت دیگران باشد یا بعد از موت بیشترین باشد میوید این است آنچه آمده است در روایت وار قطنی ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی اشیاء من اهل الجنة متفق علیه ۱۰۰ و عن قیس بن عباد بن عمار بن مهران گفت ما از طبقه اولی از تابعین بصره است گفته است و از خیار صاحبین است ذکر کرده است او را این جان که در کتاب ثقات و متقی است آنکه متعبد بود قتل کرد او را جراح بصیر روایت می کند از عمر و علی دانی بن کعب و عبد الله بن سلام روایت کرده از وی حسن بصیر و غیر وی قلیل الحدیث است قال کنث جالساً فی سجد المدینه گفت قیس بودم من نشسته در مسجد مدینه فدخل رجل علی وجهه اثر خشنو پس در آمد مردی که بر روی وی هی نشان طاعت و حضور بود و خوش فرونی کردن چشم فرو خوانانیدن فقالوا هذا رجل من اهل الجنة و گفتند حاضران این مردی است از اهل بهشت فصلی گفتن تجوز فیها پس گذارد و در کعبت که سبکی کرد در ان دو کعبت ثم خرج پست بر و ان آمد و جمعه و پیروی کردم او را و در دنبال او رفتم فقلت انک صین و خلعت اسجدت گفتم بدرستی تو من گاهی که در آن مسجد را قالوا هذا رجل من اهل الجنة گفتند مردم این مردی است از اهل بهشت قال امد ما یعنی الا بعد ان لیتوال ما لا یعلمت آنحضرت بنخدا سوگند نمی باید و نمیشود و مزج یکی را که بگوید چیزی را که نمیداند ظاهر آنست که مراد تصدیق ایشان است در آنچه گفته اند یعنی چون ایشان می گویند البته علی باین داشته باشند و من نیز چیزی از ان میدانم و آن جواب است که بیان کرد و ایشان آنرا شنیده باشند یا بطریق دیگر علم بان حاصل کرده دومی حدیث سعد را شنیده و ایشان شنیده اند یا این که است ثنا و مر ج خود است و مقصود آنست که من این خواب دیده ام و ازینجا خود یقین نمیتوان کرد بدان که ذکر و او لیکن پوشیده نماند بعد از ان که آنحضرت صلی الله علیه

و آله وسلم فرموده باشد که انت علی الاسلام حتی تموت دیگر محل شک و تردید نیست پس این بطریق توابع و هم نفس باشد بعضی گفته اند
 که اولی آنست که گفته شود که آن قوم که خبر دادند بطریق استدلال و جهاد دادند نه بسبب خبر از آنحضرت و این در کتب حدیث است
 و این سخن خالی از بعدی نیست زیرا که ظاهر آنست که ایشان بسبب حدیث سعد بن ابی وقاص گفته باشند فتر فاحذک لم ذمک
 پس نزدیک است که خبر کفر ترا که بجهت چیست این گفتن ایشان راست رویا علی عهد رسول الله دیدم من خوابی در زمان پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فقصتها علی من خواندم و عرض کردم آن خواب را بر آنحضرت و راست کانی فی روضه و دیدم من گویا
 در مرغزاری امم ذکر من بجهت ما ذکر گردان مرد از فراخی آن روضه و سبزی و سبها بسکون سین محمود من صدید و میان آن
 روضه ستونی است از آهن اسفله فی الارض و اعلا فی السماء که بیان آن نمود در زمین است و بالای او در آسمان فی اعلا و
 و بالای آن نمود گوشه است و عروه بضم ذم مقصود و کوزه و استعمال کرده میشود و هر چه استوار کرده می شود بان جزئی و آتش و
 کرده شود بدان انجام و این معنی است فقیل لی ارقه پس گفته شد ما بالابرا آن نمود و رایا برای سکت است فقلت لا استطع من گفتن
 می توانم بالا بر آمدن آنی منصف پس آمد مرا خادمی منصف بکسر میم و بفتح نیز گفته اند و فتح صاع و جمله خادم و چاکر فرغ نیایی من غلطی نیست
 برداشت آن خادم جلوه های مراز پس من فریفت پس بالا بر آمدم حتی گفتم فی اعلاه تا آنکه شدم من در بالای آن نمود و فاخذت
 بالعودة پس گرفتم من عروه و دست زدم بدان فقیل استسک پس گفته شد چنگ و وزن باین عروه و محکم گیر آنرا فاستقیقت پس
 بیدار شدم من و انما لقی بیدی و حال آنکه بدستی آن عروه در دست من است فقصتها علی المنی پس خواندم قصه آن خواب را بر پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم فقال تلك الروضة الاسلام گفتم آنحضرت در تعبیر این خواب آن روضه که دیدی اسلام است و تره تازه است
 و ذلک العمود و العمود الاسلام و آن ستون ستون اسلام است عبارت از احکام و ارکان آنست که بنای مسلمانان بر آن است و ذلک العروه
 العروه الوضعی و آن عروه که دیدی و چنگ در آن زوی عروه و وضعی است که قول حق سبحانه فقد استسک بالعودة الوضعی اشارت بدان
 فانت علی الاسلام حتی تموت پس تو بر دین اسلامی که چنگ بدان زده و بر مقام عالی بر آمده تا آنکه میری و ذلک الرجل عبد الله بن
 سلام و آن مرد عبد الله بن سلام بود ظاهر آنست که این قول قیس بن عباوست که راوی حدیث است متفق علیه ۴۱۰ و ممن اسر
 حال کان ثابت بن قیس بن شماس بفتح شین معجمه و تشدید میم بسین مهمله در آخر خطیب الانصار گفت انس بو ثابت بن قیس خطیب انصار
 که خطبه می خواند و حسب و نسب ایشان با خطبه می کرد و در خواستگاری با او کارهای بزرگ ایشان ظمانزلت یا ایها الذین امنوا
 لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الی آخر الایه پس چون نازل شد این آیت که نمی می کند از بلند کردن آواز با بالای آواز پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم جلس ثابت فی بیته و قیس بن النبی نشست ثابت بن قیس در خانه خود و متنوع شد و باز ایستاد از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم سال النبی صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن معاذ و قال ما شان ثابت ایستکی پس رسید آنحضرت سعد بن معاذ را و فرمود چیست حال ثابت
 که نمی آید و نمی نماید آیا بیماری دارد ظاهر اصدق حال ثابت تا شکر و باعث بر خبر گرفتن آنحضرت شد از حال وی و حالت خویش چه حاجت
 که بویی شرح دهم گر مرا سوزد می هست اثر خواهد کرد و فاما سعد و ذکر که قول رسول الله پس آمد سعد بن معاذ ثابت بن قیس را و ذکر کرد که

قول پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که می پرسید چه حال دارم و گریه می کردی فقال ثابت انزلت هذه الآية من كثرة ما كنت في غيرة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و انزلت سورة البقرة

عالی النبی و هر آینه تحقیق می دانید شامی بایران که من از بلند آوازترین شامی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاما من اهل النار من اهل اهل آتشم که بطشده است علمای ایشان چنانکه حکم می کند آیت کریمه بآن فذكر سعد ذلك للنبي بس ذكره سعد بن معاوية ان قول

ثابت را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بل هو من اهل الجنة بس گفت آنحضرت این چنین است بلکه وی از اهل بهشت است و واقع شد مصداق این سخن که وی کشته شد بجا می همراه ابو بکر صدیق رضی الله عنه آورده اند که چون سینه سینه و کذاب شد و دخت ثابت کفن خود را پوشید و قتال کرد و هم در کفن کشته شد رضی الله عنه و در ارج القبوة احوال وی زیاده برین

نوشته شده است رواه مسلم ۱۰۱۰ و عن ابی هريرة قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم انزلت سورة البقرة فجاءت ابو هريرة بودیم با نشسته نزد آنحضرت ناگاه فرود آمد سوره جمعه فلما نزلت بس چون فرود آمد رسید این آیت و آخرین منم لما ليقه ابرم مضمون این آیت آنست که دیگران از آن جماعت که فرستاده است خدای تعالی پیغمبر بسوی ایشان هستند که هنوز نیامده اند و نه پیوسته اند جماعتی است که امی اند یعنی عربند بر آنجمله شده است میان ایشان رسول صلی الله علیه و آله وسلم قالوا من هؤلاء ائمتنا و پیغمبرند که پیوسته این جماعت که هنوز نیامده اند و لاحق نشده اند با رسول الله فقال و فینا سلمان الفارسی گفت ابو هريرة و نوشته بود در میان ما سلمان فارسی قال فوضع

صلى الله عليه وآله وسلم يد علي سلمان گفت ابو هريرة پس نهاد آنحضرت دست خود را بر سلمان ثم قال لو كان الايمان عند الله لكانت اهل من هؤلاء بس گفت آنحضرت اگر می بود ایمان نزد خدا هر آینه می گرفتند وی بافته اند از امر و مان ازینها یعنی از قوم فارسی و مراد مطلق علم است غیر عرب مقصود آنست که آن جماعت که هنوز نیامده و نه پیوسته اند اهل علم اند از تابعین و آنها را این صفت اند که اگر دین ایمان بر آسمان باشد می بایند آنها و پیغمبران غرض از اینست که علم است و اکثر تابعین از علم و صحابه از عرب و تحقیق منظر شده است علم و آیتها در تابعین که ظاهر نشد در غیر ایشان با وجود اختصاص فضل و کرامت با صحابه فافهم و سلمان فارسی مولی رسول خداست که از یهودیه و از او کرد و از نجبای صحابه است اصل او از فارس یا مهرانست آن قومی که اسپان ابلق را می پرستند پس طلب دین شنیدن حضرت پیغمبر آخر زمان بر آمد و در دین های مختلف درآمد و چندین جا با فرخته شد و سه صد و پنجاه سال عمر یافت و بعضی گفته اند زمان عیسی علیه السلام را دریافته و صحیح آنست که دو سیت و پنجاه سال عمر او بود پس در آخر عمر وی مقصود دید و بلاقات پیغمبر آخر زمان رسید صلی الله علیه و آله وسلم

متفق علیه ۱۰۱۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اللهم حبب عبدك هذا يعني ابا هريرة وامه الى عبائك المؤمنين و هم از ابی هريرة است که دعا کرد و آنحضرت مراد او را مادر او را گفت خداوند محبوب گردان این بندگ خود را یعنی ابو هريرة را و محبوب گردان او را بسوی مسلمانان یعنی چنان کن که ایشان محبوب مسلمانان باشند که بس و نام او را در تصغیر عبید برای ترحم و تعطف و تحسین است و بسو ایهم المؤمنین و محبوب گردان بسوی ایشان مسلمانان را که ایشان مسلمانان را دوست و ازند و محبوب و محبب مسلمانان باشند و در نسخ الیهماست و غیر راجع ابو هريرة و مادر او است و در اکثر نسخ مشکوٰۃ و نسخ مسلم الیهماست پیغمبر جمع مراد ابو هريرة و ام و توان و لواحق

و اولاد ایشان اندر راه مسلم ۱۹۰ - و عن عیاذ بن عمر و یحییة و ذوال عمیر صحابی است از اصحاب شجره ساکن شد بصره را و روایت کرد
از وی حسن بصری و غیر وی آن ابوسفیان اتی علی سلمان و صیب و بلال فی نفر و روایت می کند عیاذ بن عمر که ابوسفیان اموی و ولد
معاویه آمد در وقت کفر خو بر سلمان فارسی و صیب رومی و بلال حبشی که بودند در جماعه دیگر از اصحاب و این آمدن ابوسفیان در مدینه
بعد از صلح حدیبیه بود برای تجدید و توثیق آن عهد که مشرکان قریش مقررات عدل و تقض عهد بنیاد کرده اند پس آمد ابوسفیان این جماعه
از صحابه و دیدند او را فقالوا اما انهدت سیوف اسد من غنق عدو الله ما اخذنا پس گفتند این صحابه نگرفت شمشیرهای خدا یعنی شمشیرهای کار خدا
که بجز خدا کاری کردند از گردن این دشمن خدا جایی گرفتن خود را یعنی حیث که هنوز این مشرک از دست ما گشته نشد فقال ابو بکر پس
گفت ابو بکر بحیث استمالت خاطر ابوسفیان و رعایت حق استیمان القولون بدان شیخ قریش و سید جم آیامی گوید شما این سخن را
برای شیخ قریش و سید ایشان که ابوسفیان باشد چنانکه آنحضرت نیز گاهی استمالت خواطر بعضی مشرکان که در وسای قبایل می بودند
می کردند فاتی انبی پس آمد ابو بکر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاجره پس خبر داد آنحضرت آنحضرت را باین قصه که گذشت میان دو
و این صحابه فقال یا بکر لعنک غضبتهم گفت آنحضرت ای ابو بکر شاید که تو در خشم در آوردی ایشان او در بعضی آیات او رک
یا بکر و یا بسای ابو بکر لعنک غضبتهم لقد غضبت بک برأئیه و الله اگر در خشم در آوردی تو ایشان را هر آنینه تحقیق در خشم در آوردی
پروردگار خود را و در بعضی روایات آمده که برأئیه و غضب و آوردی پروردگار عرش عظیم را فاما همس آمد ابو بکر این جماعه اما خدا را
گفت فقال یا اخوتاه غضبتکم پس گفت ابو بکر ای برادران ما و غضب در آورد من شما را و شما را بنجیده ای از من فقالوا اگفته ایشان لا
و غضب ند در آورده تو ما را و کفر بنجیده ما چه از تو بغیر الله که یا اخی یا من زد ترا خدا ای برادر من و در بعضی یا اخی باشد یا بصیغه
و درین حدیث فضل عظیم است فرمندی صحابه را و حق است بر عظیم و کریم ایشان و رعایت خاطر ایشان با خوش باش گان
سلطان دین را و بر و ایشان و سکینان سری هست رواه مسلم ۲۰۰ - و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال
ایها الایمان حب الانصار گفت انس بن مالک که انصاری خزرجی است روایت می کند از آنحضرت که گفت نشان ایمان محبت
انصار است و ایها الذنوب انقض الانصار و نشان نفاق دشمنی انصار است انصار جمع ناصر یا نصیر است و مراد نصرت کنندگان آنحضرت
و اولاد ایشان و انصار کلمه است که در بر او بودند که انصار اولاد ایشانند و در میان ایشان تا صد و بیست سال جنگ و
دشمنی بود و بعد از آنکه صلوات علیهم اجمعین توجید عداوت ببدل محبت شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان انصار لقب نهاد که
باقی شده و در حدیثی دیگر از ایشان بر اولاد و موالی ایشان این نام باقی ماند و نصرت ایشان مر آنحضرت را موجب عداوت
گناه بود و هر که در آن راه بود محبت ایشان علامت ایمان آمد و عداوت ایشان علامت کفر و نفاق و کمال محبت و حب کمال
ایمان و ایمان است که موجب نصرت ایشان عداوت دارد و تعیین است که موجب تحقیق کفر خواهد بود و موقوف علیه ۲۰۱ - و عن
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما انصاری اوصی انصاری و انما انصاری من انصاری و انما انصاری من انصاری
الانصار و انصار کلمه است که در حدیثی دیگر از ایشان بر اولاد و موالی ایشان این نام باقی ماند و نصرت ایشان مر آنحضرت را موجب عداوت

و انما انصاری من انصاری

ایضا مدعی سبک دوست دارد انصار را دوست دارد او را خدا و کسی دشمن دارد ایشان را دشمن دارد او را خدا متفق علیه ۲۳ -
 و سخن انس قال ان ما سمن الانصار قالوا گفت انس که بعضی مردمان از انصار گفتند صین اقا را مدعی رسول من اموال هوازن انا
 بنیگامیکه غنیمت و او خدای تعالی بر بنی خود از ما همای هوازن که نام قبیله است آنچه داد و افارت غنیمت و اودن فی غنیمت و دین عیار
 اشارت است بکثرت آن احوال زیرا که غنیمت که حاصل شد ازین قبیله بسیار بود و در روایات آمده است که از اسیران شش هزار بودند
 بیست چهار هزار شتر بود و چهار هزار اوقیه بود و اوقیه چهل درهم است و بیشتر از چهل هزار گوسفند و در روایتی آمده که کثرت گوسفندان خارج
 از حصه بود و طفق با عطی جلال من قریش پس در ایستاد آنحضرت که میداد مردان از قریش از اهل مکه که نو مسلم بودند و در فتح اسلام آورده بودند بودند
 نور ایمان در دلهای ایشان قرار گرفته بود و ایشان را موقوفه القلوب می گویند المات من الابل میداد و صد از کثرت آن فقالوا ایغفر الله لرسول الله
 پس گفتند جماعه از انصار بیا مرز و خدا مرز رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم عطی قریش میداد قریش او را بدعا ترک میکنند ما را و نمیدادند هر چه
 و سیوفنا قطر من دمانم و شمشیر ما طی می چکد از خون های ایشان یعنی می چکد خونهای ایشان از شمشیرهای ما فحش رسول الله پس خرداوه شد
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمعا لشم سخن انصار که گفتند و آنحضرت رسانیدند که انصار از اینین می گویند فارسل الی الانصار فجمعهم
 فبیت من اومس کس فرستاد آنحضرت بسوی انصار پس فرام آورد آنحضرت ایشان را و خیمه از حرم و طمیع معهم اعدا غیر هم و کذا آنست
 آنحضرت هیچ کی را که در آید جز انصار را با جمعوا اجابهم رسول الله پس چون جمع شدند انصار آمد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم فقال ما مدیت بلغنی عنکم پس گفت آنحضرت چیست این سخن که رسیده است مرا از جانب شما فقال فقهار بهم ما ذورنا
 گفتند و انما بان ایشان اما خداوندان گفتل و فکر ما یا رسول الله فلقم لواء شیا پس گفته اند چیزی را از آنچه بجز خبر رسانیده اند و اما انما
 سنا حدیثه اسانهم و اما مردمان از ما که نواست سنهای و جوانانند قالوا گفتند این سخن که ایغفر الله لرسول الله بیا مرز و خدای تعالی هر چه
 را صلی الله علیه و آله و سلم عطی قریش میداد انصار میداد قریش او می گذارد انصار را و سیوفنا قطر من دمانم و شمشیرهای ما می چکد از
 خونهای ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی اعطی رجالا صدیقی عهد کفر برستی که من میدهم مردان را که
 نوزمان اند کفر تا انما الفتم انما الفتم می کنم ایشان را تا ایمان ایشان ببادا و دنیا باقی ماند تا لیف ساز واری و اودن و چیز را با هم و
 تا لیف ساز واری یافتن کسی را بر چیزی و تسمیه موقوفه القلوب از نجاست اما از رضون ان نیز بهب الناس بالاموال آیا رضی نیستید شما
 ای انصار که بر مردم ما را یعنی نجای خود و در چون الی رجالکم رسول الله و باز کردید شما بسوی رخت جاهای شما پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم قالوا ای گفتند آری یا رسول الله قدر ضیعا تحقیق رضی شدیم ما متفق علیه ۲۳ و سخن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم لولا الهجرة لکنت امر من الانصار اگر نمی بود هجرت هر آینه می بودم من مروی از انصار یعنی اگر نمی بود شرف نسبت هجرت و فضیلت
 آن هر آینه انتساب می کردم من بالانصار و بیا ایشان و انتقال می کردم از بیم مهاجرین با اسم انصار و در نجایان اگر ام انصار و فضیلت
 نسبت نصرت است و با وجود دین اشارت است با فضیلت هجرت و جلالت رتبه مهاجرین زیرا که ایشان گذشتند از وطن او ترک کردند
 اهل اولاد را بجهت خدا و رسول وی و نصرت و ایثار فضیلت کامل است ولیکن ساکنند در وطن خود و توبیه قرابت خود پس بعد از هجرت

فنیلت نصرت رست و بعد از مهاجرین انصار را و بعضی گفته اند که مراد آنست که من ممتاز نیستم از انصار مگر فضیلت هجرت
 و اگر هجرت نمی بود یکی از ایشان می بودم و مساوی مثل ایشان می بودم در مرتبه و درین تو اوضاع عظیم و در کتب معتبره انصار است
 و نوسلک الناس و او با و سلکت الانصار و او با و شعبا سلکت و او ای الانصار و شعبها و اگر سلوک می کردند مردم و او ای را و شعبه
 را و می رفتند برای و سلوک می کردند انصار و او ای را و شعبی را و می رفتند برای سلوک می کردند من انصار و راه ایشان را و او
 و وجه میان کوهها و کوهها که آنرا او خوانند جمع او دار و او در شعب کبیر شین راه در کوه و فرجه میان دو کوه و مراد ای و در شب
 یعنی اگر اختلاف کنند مردم در آرای و مذاهب اختیار می کنند من ای و مذاهب انصار را و موافق می باشم با ایشان مقصود حسن
 موافقت و موافقت است با ایشان سبب آنچه مشاهده کرد از ایشان حسن و فاضل جوارحه اتباع و اقتضای آنست که وی صلی الله علیه
 و آله و سلم متوجه مطلق است و همه تابع اویند الانصار شعار انصار نیز که شعار مذکور شین جابته درونی که متصل بجهت باشد و به شعری که معنی
 موی بریدن است تشبیه کرد انصار را بدان از جهت اتصال و قرب ایشان بحضرت و می صلی الله علیه و آله و سلم و الناس و انصار و با
 مردم شبانه و نهار کبیر و ال جابته برونی که بالا بودند چنانکه در و ما نماند آن از و ثمر یعنی استمال انکم سترون بعدی اثره بدستی که شما آن
 انصار نزدیک است که به بنید پس از من اختیاری و استبدادی اثره بفتح همزه و فتح مشلته و ضم همزه و کون مثلثه و ففتح آن نیز اسم
 از استیثار یعنی استبداد و اختیار و فی الصرح الاستیثار نجومی خود بجاری بر و خنق ایشان بر گردیدن یعنی مردم خود را بر شما خواهند گردید
 و ابراشد و و امارت آنها که دون شما اند و مرتبه بالاتر و افزون تر خواهند شد و به تحقیق واقع شد آنچه خبر داده بود بدان مختصر صادق خصوصا
 در زمان امیر المومنین عثمان و بعضی عصر نامی دیگر که بنی امیه غالب آمدند فاصبر و ایس صبر کنید شما برین شدت و ابتلا حتی تقوی
 علی الجحش تا آنکه ملاقات کنید مرا بر حوض و درین بشارت است مرا ایشان را بدخول جنت در جزای صبر ایشان آورده اند که بعضی
 از انصار نزد معاویه در زمان امارت وی از بعضی مهاجرین شکایت آوردند پس علاج نکرد آنرا پس گفت انصاری رست
 پیغمبر خدا که خدایید دیدی از من اثره را گفت معاویه چه امر کرده است شما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای معاویه گفت
 پس هرگز گویید که شما را بان امر کرده اند و راه البخاری هم در حدیثه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم الفتح و هم
 از ابی هریره است گفت بودیم با آنحضرت روز فتح فقال پس گفت آنحضرت من دخل دار ابی سفیان فموا من کسلی که در آید از شهر کاز
 سراسر ابی سفیان را پس در امن و امان است هیچ کسی بوی متعرض نشود و من انشی السلاح فموا من و هر کسی از مشرکان که بنید از سلاح ا
 پس وی نیز در امان است آورده اند که چون ابوسفیان در اسلام درآمد عباس گفت یا رسول الله من مردی است که دست میدارد
 غیر و بزرگی را پس بگردان برای وی چیزی را که بدان شکر کرد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من دخل دار ابی سفیان فموا من
 و نیز می گویند که ابوسفیان در ایام بعثت قریش این داده بود آنحضرت را و در آورده بود و برای خود پس این مکافات بود از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم ابوسفیان از قبالت الانصار اما الاصل فقد اخذت راقه بعشیرته و رغبت فی قریته پس انصار چون مشاهده کردند عتاب
 و رعایت را با ابوسفیان که شد به العداوة بود آنحضرت و فرمود هر که در آید دار ابی سفیان را در امن است و هر که بنید از سلاح را امن است

بصالح

تخیر شدند و موجب کردند و از روی غیرت و سادگی گفتند این مرد یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم تحقیق گرفت اورا هر سزا
 بیهوده خود و وسیل و عنایت و در حق خود یعنی مکه بیکم حبلیت بشریت و زل اوحی علی رسول الله و فرو و آمد و حق بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 باین که انصار این چنین می گویند قال گفت آنحضرت بانصار قلم گفتند شما که اما الرجل فقد اخذته راقه فی عیشته و در غنیمه فی قریه کالی اخبین گنبد
 و این چنین نیست انی عبد الله و رسوله بدرستی من بنده خدا و فرستاده اویم هر چه می گویم حکم می و امر می و فرود می کنم یا هر که است الی الله
 و الیکم است کردم و از وطن بآمدم بسوی خدا و بامید فضل و کرم و امداد و اعانت و بی بسوی شما و بار شما از روی ظاهر که نصرت و سبب
 و باین سعادت و کرامت برسد بعد از آن بقصد تسلی و دلداری ایشان فرمود المھیا میا کم و الملمات ما کم زندگانی من یا جای زندگانی
 من یا زندگانی شما یا جای زندگانی شماست و مردن من یا مردن شما یا جای مردن شماست یعنی جدا نمی شود از شما
 و در حیات و در ممات من یا شما ام و شما با من خاطر خود جمع دارید قالوا و الله ما قلنا الا اننا با الله و رسوله گفتند بخدا سوگند نمائیم ای پیغمبر
 مگر صحبت بخیل کردن بخدا یعنی نیت می و فضل می بر ما و رسول خدا یعنی شرف جوار صحبت می و غیرت کردن در رواند شدن میل و محبت
 ترا با دیگران سبب از عنایت و محبت و جوار و محبت تو محرم شویم و غیرت لازم محبت است و محبت هرگز نمی خواهد که بکدم نظر محبوب بر آید
 افتد بلیت غیر تم با تو چنان است که گرد دست و ده نگذارم که در آتی بخیال دیگران و وضن و ضنه بکسب و معجزه بخیلی کردن و مضنون
 شی نفسی اگر نیکه نتوان کسی اوقال گفت آنحضرت فان الله و رسوله لصدقانکم و یغذراکم پس بدرستی خدا و رسول خدا صدق می کنند و
 در است گوید اند شمار او قبول می کنند عدد شمارا بعد از آنکم نصیرم یا و سکون همین اعذار قبول کردن عدد کسی را رواه مسلم ۲۰۵ و عن ابن
 ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم رای صبیانا و نساء مقبلین من عرس و بیت است از آنست که آنحضرت دید که دوکان او زلزلن یعنی از انصاف
 روی باز کرده آینده از طعام عروسی تقاصم انبی پس با پیاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال پس گفت اللهم اتمم من احب الناس الی خدا و ندا
 شما از محبوبترین مردمانی بسوی من اللهم اتمم من احب الناس الی خدا و ندا شما از محبوبترین مردمانی بسوی من و در بعضی نسخ الی الله
 صحیح بخاری گفت که این سبب گفت و این مویز رویت الی است یعنی الانصار می خواهد آنحضرت تجا طبعین انصار را یعنی اللهم اتمم
 یا معنی او آنست که خداوند اتوسیدانی صدق مراد را چه می گویم چون دید آنحضرت این جماعه را خوشحال شد بدین ایشان و تسبیه
 از آنحضرت با عجز و محبت خبر داد و بدان گوگاه گرفت حق سبحانه را بران از محبت کمال عنایت و بکرامت متفق علیه ۲۰۶ و عن
 قال مر ابوبکر و العباس مجلس من مجالس الانصار و هم از آنست که گفت گذشت ابوبکر و عباس رضی الله عنهما مجلسی از مجالس انصار
 و هم یکون و حال آنکه انصار است که سینه فقال لایبیکم پس گفتند ابوبکر و عباس چه چیزی گردانید شمارا و برای چه می گردید فقالوا و اگر نا
 مجلس النبی صلی الله علیه و آله وسلم مناسپ گفتند انصار از آن می گویم که یا و کردیم مجلس آنحضرت را نسبت بخود و این در ایام مرض موت
 آنحضرت بود و دخل احدیها علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم فاجزه بذلک پس در آمد یکی از آن دو ابوبکر یا عباس رضی الله عنهما بر آنحضرت
 پس خبر داد از آن کی آنحضرت را بگریستن انصار بر او مجلس شریفی می فرزند انبی پس بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و قد عصب
 علی راسه حاشیه بر دو حال آنکه تحقیق بسته است بر مبارک خود که آنجا بر رقص و عصابه بر سر بن عصابه بکسر بر سر بنی فصحا المنسبه

پس بالا برآمد آنحضرت نمبر را تا خطبه خواند و لم یعد بعد ذلك ایوم و غیر آنکه بنمبر و نحو آن خطبه ابدان از روز و این آن خطبه بود که خواند آنحضرت
محمد صلی الله علیه و آله پس گفت خدای تعالی را دستایش کرد و بر خدا شکر قال اوهیکم بالانصار استیغنت آن حضرت وصیت می کرد مشرکان
اینکه گردن بانصار خانم کشتی و عیبی زیرا که ایشان کرش من اندوخته من اندکش بفتح کاف و کسر را بر وزن کتف شکفته ستور نشوار گویند
چون صد و مردم را و عیب پنج ماله و سکون تخم نایه و بیهوده جامه دان که آنرا آنچه گویند و مراد آنست که انصار دوست درونی و محل سهر داشت
و آنجا این اندر امور و ستور جمع می کنند علت خود را و کرش مردم می نهند و نگاه میدارند جامه های خود را و جامه ان عرب کنایت می کنند
و زقلب سدر بصیبه و کرش بنی عمیال مرد و اولاد صغار و جماعت یزیدی آید و محل برین معنی نیز درست است یعنی انصار جماعت من صحابا بمن اند
و بنیز آن عمیال اولاد صغار من اند که محل شفقت و مهربانی و غمخواری بیشتر می باشند قد قضا الذی علیهم تحقیق گذارد حقی که بر ایشان بود
از نصرت و نصیحت و صرف مال و جان و بقی الذی لهم باقی ماند آنچه مر ایشان از خود است از ثواب و در آوردن در شیت اشارت
با آنچه متابعت کرد و بران انصار و لیلته العقبه و نازل شده در آن قول حق سبحانه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم اجته
قابلو من محسنم و تجاوزوا عن سینه من سب بپذیرید کاری نیک که از نیکو کار ایشان وجود آید و در گذرانید از کار بد که از بدکار ایشان صادر
گردد و رواه البخاری ۲۰۰۰ و عن ابن عباس قال خرج الی صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فیه گفت این عباس هر روز
آنحضرت در مرض خود که رفت از عالم در آن مرض حتی جلس علی التیبر محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه نشست بر تیر پس چه گفت خدا را و شن گفت
بروی غم قال پیتر گفت اما بعد فان الناس کثیرون اما بعد از حمد و ثنا بدانید که مردم در اسلام بسیار می شوند و روز بروز افزون می گردند و
از هر طرف می آیند و مهاجرت می کنند از اوطان و لیل الانصار و کم می شوند انصار زیرا که بدل نماند از چه انصار عبارت از جماعت اند که جا
دادند آنحضرت را و نصرت نمودند او را و این چیز است که مقتضی میشود و سپری می گردد و با نقصای زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذار
و این معنی در مهاجرین که از آنکه بپذیرید هر چه آنحضرت آمدند قائم است پس ظاهر آنست که این اخبار است از آن حضرت بکثرت مهاجرین اولاد
ایشان و فراموشی ایشان در بلاد و ملکن و تملک ایشان در آن بخلاف انصار که کم می گردد و وجود ایشان و عدم بقای ایشان و بخت تو
واقع شد آنچه خبر داد و بجز بدان چه صادق که کم میشود و وجود انصار حتی بکونوفانی الناس منزهة المذبح فی الطعام تا آنکه میشوند در مردم بجا
نماند در طعام و درین تشبیه هم بیان قلت انصار است و هم اشارت بحدیث ایشان که چنانچه ملح مصدح طعام است وجود انصار نیز
مصدق اهل اسلام خواهد بود من ولی منکم شیایض فیه تو ما و نفع فیه آخرین پس سیکه والی شود از شما کاری را که زبان کند روی گوی
و سود کند گوی دیگر را یعنی والی و حاکم گردد و غلبت من محسنم و لیتجاوز عن سینه من سب باید که قبول کند از نیکو کار انصار و باید که در گذرد
از بدکار ایشان رواه البخاری ۲۰۰۰ و عن تیر بن ارقم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اغفر لنا انصارا و لانا انصارا
و لانا انصارا انصارا و انصارا و انصارا و انصارا و انصارا و انصارا و انصارا و انصارا و انصارا و انصارا و انصارا و انصارا و انصارا و انصارا و انصارا
و اگر محل کرده شود بر آخر مراتب انبیا تا هر جا که باقی ماند و در شیت بلکه اگر انبیا بر معنی اولاد و محل کند و در نباشد رواه سلم ۲۹۰ و عن ابی امامه
بضم حذو و فتح سین و فتح همزه و کسر سین بر دو گفته اند که بفتح و کسر صحیح تر است نام او مالک بن ربیع است و مشهور شده به کنیت روس

آخر کسی است که مرد از بدترین حال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در الاضار بنو النجار بهترین قبیلها و فاشانهای انصاری می باشد
بفتح نون و تشدید جیم تا قسم بد است از انصار ثم بنو عبد الاشهل سپهر بنو عبد الاشهل که نیز قبیله است از انصار ثم بنو ابی عاص بن الحریز
خارجی و سکون اسی و فتح را و جیم ثم بنو ساعد که سرین و قبیله کل و در الاضار بنو خیر و بنو غلبه باوی انصاری است یعنی فضل و شرف حاصل
بهره قبایل انصار را اگر چه بعضی فاضل تر از دیگر مراتب آن متفاوت است پس نیز در اول معنی نیک است و در ثانی معنی نیکی فی الصراح خیر
نیکی و نیکو تر متفق علیه ... و عن علی رضی الله عنه قال یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما اولاد الیزید و المقداد گفت امیر المؤمنین
رضی الله عنه که فرستاد آنحضرت مرا و یزید و مقداد را و فی سوادیه و ایام شریفه سیم سکون را در فتح مشتهه بدل المقداد یعنی در روایتی و ابان المره واقع شده
در بدل المقداد و فقال انطلقوا حتی تا فوار و فقهه خاخ پس گفت آنحضرت روان شوید تا آنکه بیاید مر غزار خاخ بدو خارج مجبه نام جای است
زویک بدین در جانب که فان بها ظمینه معها کتاب زیرا که بر وجه خاخ زنی است در موجود نشسته باوی نامه است که باهل که می برد
فی الصراح خیر و ایام شریفه معین محله بود و وزن که در موجود باشد و بهتسا پس بگیرد آن نامه از آن زن فانطلقا تبعوا وی بناهیلنا
پس و این شد عجم و حالی که شبانی می کند یا ماوی دور اسپان ماحی ایستاد الی الی و فقهه تا آنکه آمد عجم نام و فقهه خاخ فاذا نحن بالظنینه پس ناگاه
ما رسیدیم آن زن فعلمنا ان حرمی ان کتاب پس گفتیم تا بیرون آید از آن زن نامه را فالت ما معنی این کتاب گفت آن زن نیست با من چیزی
کتابی که بیرون آورم فعلمنا ان حرمی ان کتاب پس گفتیم تا بیرون آید از آن زن نامه را فالت ما معنی این کتاب گفت آن زن نیست با من چیزی
را و بر من می گفتیم تا او در بعضی نسخه نیکو معین یعنی تبار فو تا نیکو معینی می اندازد تو به با صارا فخره من عن خاصها پس بیرون آورد آن زن آن
نامه از کسی باوی خود مقصد می کرد و در عفاص کسب عین جمع آن فامینا بنو العلی پس آوردیم آن نامه از تو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فاذا فیس ناگاه در آن نامه است این عبارت من مخاطب بجا و در مصلحتین بن ابی سینه بفتح سیم و در مکه و لام و فتح فو قید الی فاس
من المشرکین من اهل مکه این نامه از مخاطب است بسوی مردمان از مشرکان از اهل مکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که خبر میدهد مخاطب
مشرکان اهل مکه را بعضی کارهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آن توجیه آنحضرت است بسوی اهل مکه برای فتح و مذاکمه پسندیده بود
آنحضرت این خبر را بهیچ کی و این کلام را وی است و الا مخاطب این نامه باهل مکه از برای فتحی مثل ایشان استمالت قلوب ایشان نوشته
پس این عبارت چون می نویسد که من مخاطب الی ناس من المشرکین حاصل مقصد است که آنحضرت مقصد فتح مکه از بدین بیان است
متوجه شد و بود و هیچ کس از حقیقت این حال اطلاع نداشت و این از آن روایتی است که در محاربه بیان است چنانکه گفته است بهیچ
سکنند که باشد قریبان حرب و داشت و در خیمه گویند در غرب داشت و این مخاطب بن جنته که از جمله اصحاب بود باهل مکه خبری نوشت
از حقیقت حال آگاهی داد که پیغمبر بر سر شامی آمد بشیبا باشد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا مخاطب اهل
ای مخاطب چیست این نوشتن تو و خبر دادن تو ایشان را از حقیقت حال فقال این گفت مخاطب یا رسول الله لا اقبل ستم
شتابی مکن در سر او و در برابرین عمل نمی کنست امر الله فانی قریش و لم یکن من انتم هم برستی من همه بر روی سپانید و شد و در
و ستم از دانه های ایشان و مخاطب علیف قریش بود یعنی گفته اند تمام ایشان بود و کان من ملک من المهاجرین امر قریش بود

هر که باست از مهاجران مرثیه از او برسی باطل مکه که جمعین به اسما و الهام و الهام بکلیت جمع میکردند بسبب آن قرابت مالکهای مهاجران و او اهل مدینه
ایشان را بکند و آنکه ضمایر مهاجران باشد فاجبیت او فاتی و ذلک من النسب پس دوست و دشمنی که چون فوت شده است مرا پیوسته نسبت
در ایشان آن سخن نیز هم بر آید چون به او برسی که بحکم در ایشان نمیشد بر ایا قدرتی را که حمایت کند و گرد آید خوشی و ایا خوشی را معنی من ای غرض
مصلحت کسان خود کرده ام که در مکه اند و مشرکان با من خوشامد از کسان من خبردار باشند و ما نعلت کفر او کرده ام من از جهت آنکه من کافر و مشرک
ایمان نیارده ام الا از او انچه منی ذکر کرده ام از جهت آنکه مرشد شده ام و بعد از ایمان کافر شده ام آمده ام از دین خود و الا رضی بالکفر بعد الا
و نه از جهت رضی شدن بفرموده از اسلام که می خواهم بر ایم از دین اسلام فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ان قد صدقتم بدستی که حاطب تحقیق است گفته است با شما و حقیقت حال همین است که وی گفت فقال عمر بن الخطاب رضی الله
عنه بگذار مرا بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بر من ممانعت کرد و این منافق را و گفته اند شاید که در بیان قصه تقدیم و تاخیر است و الا گفتن عمر
این قول را بعد از تصدیق آنحضرت حاطب ابیعت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان قد صدقتم بدستی حاطب
تحقیق حاضر شده است بدر را گو یا که عمر گفت چه شد اگر چه بدر حاضر شده پس گفت آنحضرت و ما یدرک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اهل
ما شتم و چه در می یابانند ترا حقیقت حال او چه میدانی که وی مستحق قتل است شاید که خدای تعالی مطلع شده باشد بر شما اهل بدر پس گفت
وی تعالی بکنید هر چه خواهید فقد و حبت لکم اجتهت پس تحقیق و حیب و لازم شد شمار ایش است و فی روایه و در روایتی بجای فقره حبت لکم اجتهت
فقد غفرت لکم واقع شده معنی حق تعالی نظر کرد و ایشان نظر رحمت و مغفرت یعنی ترحمی و امید داشتند راجع است بعمر و الا آنحضرت را یقین
بحقیقت امر و اقرب است که لعل برای آن فرمود تا اهل بدر بران اعتماد و آساز نکنند و از عمل بازمانند و اعملا است شتم از برای اهل بدر که در
غنایت است نه رخصت کردن و سردا و آن که هر چه خواهند بکنند فافهم و بالله التوفیق فانزل الله تعالی پس فرمود خداوند تعالی روز جزا
و منع ازین فعل که حاطب کرد و مثال آن این آیت را یا ایها الذین آمنوا لا تحذوا عدوی و عدوکم اولیاء و اگاه باشید ای مسلمانان
نگیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را و دشمنان تا آخر آیه متفق علیه ۳۱۰ و محسن رفاة کبیر را و بغابن رافع انصاری بدری است قال
جابر بن سبل الی ابی بنی صلی الله علیه و آله و سلم قال ما عدون اهل بدر فیکم گفت آمد جبرئیل بسوی آنحضرت گفت در چه مرتبه می دارید و از کدام
طائفه می شمارید شما اهل بدر را و میان خود قال من افضل المسلمین گفت آنحضرت می شمارم ما اهل بدر را و میان خود افضل مسلمانان او
کلید نحو با یکدیگر گفت در جواب جبرئیل مگر را که مانند این کلید است و معنی افاده زیادت شرف و منزلت قال گفت جبرئیل و کذلک من شهد
بدر من الملائکه گفت جبرئیل و همچنین از افضل ملائکه می دانیم یا کسی که آنجا حاضر شد و است بدر را از ملائکه رواه البخاری ۲۰ و عمر بن الخطاب
روایت است از ام المومنین حفصه که دختر امیر المومنین عمر بن الخطاب است قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
صلى الله عليه و آله و سلم انى لا يدخل النار انما اشهد الله تعالى احد شهد بدر او احد يديه بدرتى من بر آئینه امید می دارم که در نیاید انفس
و فرخ را اگر خواسته است خدای تعالی هیچ کی که حاضر شده است بدر را و چه میباید یقینیه مثبت حق از جهت غربت و نادب و نگاه آن
ست تعالی نه از برای شک قلت حفصه می گوید گفت من بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد قال الله يا نبي الله صلی الله علیه و آله و سلم ان